

از زندگی انقلابیون درس بگیریم



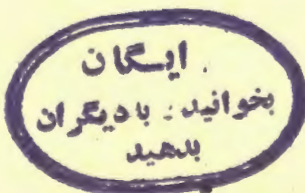
بنا سبب بزرگداشت سوادت مصطفی صابر قاری

ای کاشش خمینی در میان شما
بود و در کنار شما در جبهه دفاع
از حق سبحانه و تعالی کشته میشد

اعلامیه بناسبت حکومت نظامی

در ۱۲ شهر ایران

۶ شوال ۱۳۹۸



بها ۵۰ ریال

کتابخانه
وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه
۱۳۴۴



از زندگی انقلابیون درس بگیریم

انسانهای آگاه عصر ما همان ادامه دهندگان راه انبیا هستند
 همانطور که آنها مبشر آزادی انسان از قید و بند های ارتجاع و
 بندگی استثمار و دیکتاتوری زمان بودند . ما هم مصمم هستیم به
 ندائی که ما را بخود میخواند ز ندائی که از درون وجود انسان ،
 از درون خلق ستم دیده و از درون طبیعت و حرکت تکاملی جهان
 می شنویم ، پاسخ مثبت گوئیم . این نداء در نهایت همان پذیرش
 شهادت انقلابی در راه آرمان خلق است .

آری ایدئولوژی ما ایدئولوژی شهادت انقلابی است . شهادتی
 که حسین بن علی (ع) پرچمدار آن بود و هم اکنون شهدای
 پیشتاز مبارزه مسلحانه شهری در ایران پرچم خونین او را بلند میکنند ،
 و همراه با همزمان و شهدای راه آزادی خلقهای دیگر قدم
 در راه پراچ او میهند . آرزوی ما هم این است که بتوانیم
 در زمره رزمندگان این چنین در آئیم ، تا باریک مفهوم واقعی
 ایدئولوژی خون و خدا پرستی زنده شود .

از متن مدافعات مجاهد شهید علی میهندوست درستی

دادگاه نظامی دشمن تهران بهمن ۱۳۵۰

((انتشارات ابوزر))

سخنی با خواهران و برادران مسلمان :

۱- این جزوه حاوی زندگینامه ۱۲ تن از مجاهدین راستین بود و اولین بار توسط انتشارات ابونور چاپ شد سپس در تابستان ۱۳۵۷ توسط گروهی از برادران مسلمان تکثیر گردید و هم اکنون توسط گروه برادران مستضعف بعلاوه زندگینامه آیت الله محمد رضا شهیدی و محبوه متحده بین تجدید تکرار شد

۲- ما آرم سازمان مجاهدین را از روی همان جزوه تقلید نموده ایم .

۳- در صفحه ۷۵ سطر دوم به چنین جمله ای بر میخوریم . مجاهد شهید ناصر عاتقی جزو چهارتن تهران محکوم اعدای است که در دادگاه اعلام همبستگی با سایر گروهها را نمودند و سفارش کردند که این اولین قدم برای تشکیل جبهه متحد میباشد . چون ناصر مشخص ننموده که منظورش از سایر گروهها چیست او هنوز ضربه منافقین بر پیکر سازمان وارد نشده بود لازم بتذکر است که همکاری با گروههای غیر اسلامی نه تنها مردود بلکه خیانت بانقلاب اسلامی نیز محسوب میشود .

۴- بدان امید که از لغزشهای چاپی بگذرید ، پیروزی شمارا در راه استقرار یک حکومت اسلامی از درگاه خداوند خواستاریم .

((برادران مستضعف))

پائیز ۱۳۵۷

لا تقو لوالمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء

آفتاب داغ نیمروز پائیزده خرداد سال ۱۳۴۲ برلخته های خون
میتابید . گلوله های آتشین مسلسل های خونخواران کینه توز رژیم
سینه های سوخته و سرشار از عشق به آزادی را میدرید . سیل
بیرحمانه ای که از خون مردم جاری شده بود اگر چه جانگناه بود
ولی چیزی جز شکست به همراه نداشت . این نقطه چرخش در مبارزات
خلق ما بود و ریشه های برای نهضت آینده ما

انبوه قربانیان رآنروز خونین يك چیزا بهمه نشان داد . دیدیم
که پیروزی جز با توسل به نیروی تفنگ ممکن نیست و هم اکنون ایمن
زمره را در روز جمعه سیاه (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) باز هم تاریخ
تکرار کرد که مبارزه مسلحانه این تنه راه درستی بود که میتوانست
بهمه سرگردانی ها پایان دهد .

یوئائی تاریخ اسلام در تدام انقلابی با خون و پیام : نیمروز های
بسیاری را کمیرفت تا به غروب همیشه بنشیند با الموع دیکسر
در صبح صادق به قیام باز آورده است نیمروز های تاریخ سازی
که از خون شهیدای مجاهد در راه خدا و برای خلق شکوفائی بسته
تاریخ خلق بخشیده و حرکت پیروان بر برای بیاداری کلام او .

((لا اله الا الله)) آگاهانه و عاشقانه در مقابل نیروهای غم خدائی
و رژیم های طاغوتی با ((لا)) قیام کردند و با خون و پیام برای
باز آوری ((لا اله الا الله)) در جامعه انسانها جان دادند .

خرداد خونین و شهریور سیاه خونین در نیمروز و از ابتدا تا انتهایش
یاد آور لپش قلب خلق مسلمانی است که در مقابل رژیم منفور

پهلوی و حکومت ضد مردمی اخراجیام کرده و سرفصل نوین و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات خلق ما گشود. سرفصل نوینی که صف حق و ناحق و ضد خلق را باز شناسانید. خرداد و شهرپور خونین برای همه آنها که خواستار راه بهتر مبارزه و رهائی مستضعفین از چنگال جنایتکار رژیم وابسته به امپریالیسم و حکومت ضد مردمی هستند درسی تاریخ ساز شد که ره آوردش جنبش نوین خلق ما نام گرفت از فریاد مقاومت و پیام بیدار کننده امام خمینی و پاسخ توده مستضعف و تحت ستم به آن و از پی گیری دیگر نیروهای مبارز اسلامی نیمروزی پیا شد که خود آغاز روز دیگر گردید روزی که آموزشش شیوه های مبارزه در گذشته و باز آمدن به جمع بندی نوین که پاسخ قهر ضد انقلاب قهر انقلابی است و جواب رژیم که هیچگونه فصل مشترکی با خلق ندارد و در تمامی بود در برابر حفظ منافع امپریالیستهای چپاولگر از ثروت خلق است جز گلوله چیز دیگری نیست خرداد و شهرپور خون و پیام هستند. خونی که تپش قلب جنبش نوین خلق ما است و پیامی که اندیشه و آگاه انقلاب است یادگارش شهادت انقلاب بیون همچون

محمد حنیف نژاد - سعید محسن - بدیع زادگان - عبدالرسول مشکین فام
 عسکرزاده (چهارم خرداد، پانزدهم و هفدهم خرداد) آیت الله سعیدی
 (بیستم خرداد) رنما رنمائی (بیست و ششم خرداد) مجاهدان دیشمند و
 شهید ایدئولوژیک دکتر علی شریعتی (بیست و نهم خرداد) مهدی شاهمرمی
 و طریق اسلام (سی و یکم خرداد) که هر یک با خون خویش همچون لاله های
 سرخ بر پرچم انقلاب خلق مسلمان ایران شکوفا گشتند. خرداد ماه آخر بهار
 است و شهرپور ماه آخر تابستان ولی خرداد در تاریخ ما آغاز بهار انقلاب و
 شهرپور آغاز تابستان و به ثمر رسیدن انقلاب خلق ما ست (برادران مستضعف)

شعله ای از زندگی مجاهد شهید مهندس سعید محسن

تهیه از سازمان مجاهیدی خلق ایران

شعله ای فرا راه جنبش مسلحانه خلق ایران

سعید محسن در سال ۱۳۱۸ در يك خانواده از قشر متوسط در زنجان به دنیا آمد و همانجا بمدرسه رفت تا دیلم گرفت در محیط اجتماعی خود بزرگ شد و از خوبیها، رنجهای و شادیهای موجود تاثیر پذیرفت. او هم مانند جوانان هم سن و سال خود با آرزوها و افکار مختلف مواجه بود. آنچه در او میشد بطور چشمگیر ملاحظه کرد، این بود که نسبت به جریاناتی که در روپرس میگذاشت تابع محض نبود. بخود حق فکر کردن میداد ممکن بود او را براهی بکشند ولی برگشتن و تصحیح راه برای خود حفظ میکرد. او را نمیشد يك جوان سر بزیر و یا براه و ملیح و چشم و گوش بسته خواند. در عین آنکه روابط و پیوندهای خوب اجتماعی را محترم میشمرد ولی کورکورانه هم مایل به کسی یا چیزی نبود. و همین مسئله برای او گشاینده راه بود.

دستگاههای تربیتی و اجتماعی سعی میکنند که جوان جز آنچه برایش ترمیم میکنند از چیز دیگری سردر نیارند ولی او این چنین نبود. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال ۴۲ از دانشکده فنی در رشته تاسیسات مهندس شد، سعید پیوندها و عواطف خانوادگی را حفظ میکرد تا آنجا که در راه مبارزه بکار آید. دوستیها و رفاقتهای خود را با همشهریها و همکاران حفظ میکرد ولی باز تا آنجا که برای مبارزه مفید افتد درس و دانشگاه و آزمایشگاه را مفید میدانست ولی تا آنجا که برای مبارزه بکار آید

آنچه هرگز از یاد او نمرفت مسئولیت مهمتر بود . مسئولین نخستین که خود را بعنوان يك انسان مسئول بدانند ، انسانی که بیس از هر چیز دیگر مسئول تغییر شرائط ستمبار کنونی است . سعید اینرا مانند هر جوان چشم و دل باز و درمندی خوب درك میکرد و کوشید همه قدرت خود را در راه این هدف بکار گیرد . دوران دانشجویی سعید مصداق فدا سالهای ۳۹ تا ۴۲ و فعالیتهای جبهه ملی و نهضت آزادی بود . او بخاطر فعالیتهای سیاسی دوبار بزندان افتاد که بار دوم بعنوان عضو کمیته دانشجویان نهضت آزادی شب اول بهمن ماه ۴۰ (که فردا پلیر بدانشگاه حمله کرد) همراه با عده ای دیگر دستگیر شد و پس از چندی آزاد گردید .

مشخصه جالب سعید پند آموزی از جریانات بود . او روی حوادثی که اتفاق میافتاد فکر میکرد ، حوادثی را که می دید سعی میکرد آنها را پهلوی هم بگذارد و غالباً از حوادث مختلف و کنار هم گذاردن آنها تفسیری در دست داشت . سعی میکرد با صراحت و با يك بینشی علت حوادث را درك کند . چرا فلانی را دستگیر کردند ؟ چرا بی آنکه اعلام شود فلان اقدام از طرف رژیم صورت گرفت ؟ حالا وظیفه ما چیست ؟ او همیشه نسبت به جریانات سیاسی و اجتماعی کشور و جهان سئوالات و تفسیرهایی در ذهن داشت یا جستجو میکرد . علامت سؤال و جواب پیدا نکردن برای سئوالات هرگز از ذهن بیدار او محو نمی شد .

سعید يك انسان زنده و جوان بود . هرگز از آموختن غافل نبود و میکوشید از همه چیز سر در بیاورد نه تنها بکارهای فنی رشتتاش بخصوص جنبه‌های عملی علاقه فراوان داشت ، بلکه از وظایف اجتماعی و فکری خود نیز غافل نبود و بسیار با فعالیت تمام و حتی بیشتر از درس با آنها میپرداخت چون باین نتیجه رسیده بود که تا جامعه بر پایه متین و صحیح گردد نمیکنند يك مهندس خوب هم جز در خدمت ارتجاع و سرمایه های خارجی کار انجام نخواهد داد پرکاری سعید نمونه بود . وقتی در سال ۳۹-۴۰ سیل جوادیه را خراب کرد و دانشجویان دانشگاه برای تعمیر خرابیها اکیپ های کمک تشکیل دادند وقتی زلزله آوج و قزوین در سال ۴۱ ویرانیها بنبار آورد و از طرف سازمانهای مختلف سیاسی ساختمانهای در آنجا ساخته شد ، سعید با اصغرید یسح زادگان و بسیاری از همکلاسان مانند دیگر مردم خیر خواه وفاداری و همدردی خود را با خلق نشان دادند و سر از پا نشناخته شب و روز کار و تحصیل شهر را ول کرده چند ماه در آنجا بکارگری و تماس با مردم پرداختند . سعید از همه این امور درس میآموخت ، بدبختیهای آنان ، نیروهای مثبت آنان و هم چنین تاثیرات منفی جامعه استثمار زده ما روی زحمتکشانشان را مشاهده میکرد . انقلابی از مردم در سبمی آموزد و میکوشد در راه خیر آنها قدم بردارد . در ایران و نیز در بسیاری از کشورهای دنیا انقلاب ضد استعماری تازه پاست بسیاری از امور باید از صفر شروع کرد . باید در عمل و بتدریج و با گذشتن از طریق خطا و آزمایش راه را جست . سنتهای انقلابی خلق ما و تجارب انقلابی خلقهای جهان همگی محترم و ارزشمندند اما باید تجربه جدید و خاص خلق ما را آفرید و خلق کرد .

سعید با درك و احساس مسئولیت، در گداب محیط استثماری و استعماری ایران حل نشد و همواره کوشید نه تنها آنرا بشناسد بلکه آنرا تغییر دهد. سعید پس از پایان تحصیل ۱۸ ماه خدمت و وظیفه را انجام داد و در ۹ ماه اول خوب محیط ارتش را ارزیابی میکرد. نقاط قوت و ضعف ارتش چیست؟ از همین تعلیمات نظامی ارتش چه چیزهایی باید آموخت؟ سعید باعلاقه خیلی خوبی در سهای نظامی را قرا میگرفت و مرکز از آنها سرسری رد نمیشد تیراندازی و پرتاب نارنجک و تگهبانی و راهپیمایی به یکدوم برایش مبتذل تلقی نمیشد. او میبایست از آنها استفاده میکرد، مثلاً او را و طالبانه سینه خیز از زیر سیمهای خاردار از رابیر از یک بار انجام میداد و امتحان را خیلی با نشاط و علاقه میکرد. فراوانند کسانی که در همین شرائط قرار میگیرند و هیچ استفاده مثبتی نمیکند ولی او این چنین نبود. مگر نه این است که باید با همین امکانات موجود دست با انقلاب زد و مگر نه این است که چنین کاری ممکن بوده و هست؟ هنگام تقسیم مأموریت پس از ۹ ماه آموزش اولیه، بخاطر فعالیها و سابقه سیاسی او او را بمنطقه گرم در جنوب یعنی بهم در فارس فرستادند و در واقع تبعید کردند. سعید ۹ ماه را در بهم گذراند. این اولین بار نبود که بمنطق جنوبی کشور سفر میکرد، قبلاً هنگام کار آموزشی در آبادان شاهد فقر و ستم دیدگی مردم آن منطقه بود. انسانهای را دیده بود که با شکم گرسنه روی دریای نفت برای بوته ای خار برای ابقاشان میدویدند، او شاهد یغمای بیحساب نفت بود. اینبار که بجنوب ایران رفت مدتی طولانی یعنی ۹ ماه در

آنجا بماند . پس باید بهتر مطالعه کرد . او قبل از همبازان سر
و کار داشت ، سر باز هائی از عمان جنوب از دهقانان و عشایر و همگسی
محروم ، محروم از هر حق انسانی . سعید که يك افسر بود رفتا ريك افسر
ارتش استعماری را نداشت . سر بازان آنروز که ستوان دوم سعید را می
شناختند مسلماً با شنیدن خبر شهادت سعید تکان خورد هاند ، بفکر
افتاد هاند چه کسی ممکن است سعید محسن را تیر باران کرده باشد ؟ این
فکر بد و ن شک آنها را به هدف سعید ، به مبارزه علیه و تسخیر ظالمانه موجود ،
بمبارزه برای سقوط بنیان استعماری و استثماري موجود و نمون خواهد
گشت . آنچه پیش از هر چیز دیگر سر بازان زیر دست او را با علاقه مند
کرده بود احترامی بود که سعید بدانان می گذاشت . تشنه آنان بودند که
کسی برای آنها ارزش و احترام انسانی قائل باشد و سعید چنین میکرد .
سعید با آنها همچون يك برادر و يك رفیق بود ، احترام انسانی چیزی
است که در ارتشهای استعماری وجود ندارد . سعید از اقامت در جهنم استفاده
استفاده کرد و با طبقات مختلف مردم و بخصوص با مردم عادی و فقیر ، با
روشنفکران و جوانان محصل ، و روحانیون مترقی آشنائی پیدا کرد . او در
همان جلسه اول چنان با لطف صمیمی میشد که دیگر دوستی بین او و دیگران
برقرار میگشت . برای نمونه شبی که میخواست فردا اینرا از جهنم حرکت کنند
تا صبح مردم برای خدا حافظی پید او میآمدند . آری علیرغم آنچه خیلی
از پرتو عمان و عزیزان بلا جهت میندازند ، مردم خیلی هم قدر شناسند
و دوست و دشمن خود را تشخیص میدهند . صمیمیت و محبت رفیقانه
سعید از یاد نرفتنی است .

سعید در بین طبقات مختلف مردم جهنم دوستیهای داشت . مردم جهنم بقول خود شان " آقای مهندس سعید " را هرگز فراموش نمیکنند . سعید در دل آنها نیز زنده است . سعید با اینکه افسر بود و مردم تجارب تلخی از دست دولت دارند و معمولاً با مامورین دولتی با نوعی احتیاط روبرو میشوند ولی چون سعید در رفتار خود ثابت کرده بود که چگونه است مردم بخوبی در دل خود را با او باز میگفتند . عصرها که به مزارع و بروی شهر سر میزد . و روزهای جمعه که بكم بعضی از دهقانان و به همکاری با زارعان میرداخت خوب با مردم جوش میخورد .

سعید خیلی اهل حال بود و از کار خسته نمیشد ، برایش شیرین بود که کار سختی را که شروع کرده با استقامت به پایان برد . هرگز کاری را نیمه کاره رها نمیکرد . یکبار از پادگان حدود ۲ بعد از ظهر بخانه بر میگشت از دکان يك آشنا رد میشد میبیند که يك دستگاه فنی داخل مغازه خراب شده (دستگاه فنی مزبور چیزی بوده شبیه چرخ خیاطی یا نظیر آن) سعید بلباسش را در آورده و با اینکه گسترده و خسته هم بوده تا حدود ساعت ۷ بعد از ظهر آنها را راه میاندازد . پشت کار او برای ما درس است . جوش خوردن او با مردم برای ما درس است . تواضع او بیش از هر چیز مردم را شیفته خود کرده بود . مردم ندیده بودند که يك تحصیل کرده با تیتیر مهندس آنقدر با آنها خودمانی باشد . تحصیل کرده های خود باخته غالباً فراموش میکنند که هر چه دارند مدیون مردمند و باین دلیل بـ بـ بخصوص در شهرستانهای كوچك مدام تكبر و فخر میفروشند و خود را بالاتر از مردم و سرور آنها تلقی میکنند .

مردم عمان قدر که نسبت به آنها تحقیر را میدارند نسبت بانسانهای چون سعید محسن احترام و ارزش قائلند .

مردم محال است احترام بخود را از یاد ببرند . یقینا خبر شهادت سعید محسن بسیاری او چشمها را در جهنم گریان کرده ، دلهای فراوان را از کینه نسبت بقاتلان سعید محسن (یعنی امریکا و شاه خونخوار) برگردانده است . این موجب خواهد شد که مردم براه او بروند ، راه مبارزه مسلحانه علیه دستگاه استبدادی و جنایت پیشه پهلوی . راه سقوط دستگاه پادشاهی محمد رضا شاه دژخیم . سعید و دهها سعید دیگر در سالهای گذشته بدست سگهای زنجیری امریکا یعنی شاه و عمال پلید او کشته شدند و یاد رزندانها پوسیدند .

سعید در دل مردم ایران ، در دل مردم جهنم از تمام طبقات زندان است سعید در جهنم بدر دردمندی پاشید . دردمردم در وطن مردم جهنم نیز دین خود را بانقلاب و مجاهدین راه آزادی داد کردند و خواهند کرد . مردم زنجان نیز بوجود مجاهدی چون سعید افتخار میکنند و راه او ادامه خواهند داد . درود و افتخار ما در سعید که چون او پرورش داد .

سعید به تهران آمد . مدتی در تهران بکارهای سیاسی از نوع سابق پرداخت . یعنی کوشید بنهضت آزادی که سران در زندان بودند سرو سامانی ب عدولی بزودی فهمید که در شرائط جدید باید کاری تازه کرد از تجارب گذشته باید درس آموخت ، باید آنها را ارزیابی کرد و اندازه

خودشان بها داده کمتر و نه بیشتر. بعد برای امرار معاش در کارخانه ارج و سپس در کارخانه پرفیل سپنتا کار گرفت. در کارخانه ارج بخاطر آنکه با مدیر کارخانه بر سر دفاع از حقوق کارگران اختلاف شدید پیدا کرده بود از آنجا بیرون آمد. در کارخانه پرفیل سپنتا نیز با کارگران خیلی دوست بنود همیشه با کارگران غذا میخورد و با آنها رفیق بود. یک بار که از کارخانه سر کشی میکرد یک تکه آهن بزرگی از طبقه بالا رها شده بود سعید بخاطر آنکه میباید بر سر کارگری که پائین بوده بیفتد خود را جلو انداخته بود که آنرا بگیرد و نتیجه انگشت کوچکش نزد یک بود که قطع شود که بعد ها با عمل جراحی کمی بهبود یافت ولی انگشت دیگر خم نشد. سعید در آن کارخانه خیلی وقتش اشغال بود کارخانه های غیر دولتی شیره مهندسان را هم می کشند تا چه رسد بکارگرانشان سعید برای کار فکری و سیاسی، برای آنچه فکر میکرد باید انجام داد، یعنی پیدا کردن راه چاره های برای خروج از بن بست مبارزه، دیگر وقتی برایش نمانده بود. این بود که آن کارها را هم رها کرد و با استخدام غیر رسمی وزارت کشور در آمد. تصدی تاسیسات تهویه و تلفن ساختمان وزارتخانه را به عهده داشت. از سال ۴۴ باین کاربرد اخت. او تا آخر بهمین کار که فقط صاحب وقتش را میگرفت مشغول بود او هم مردانه در راه هدفش کوشید و هم از کار روزانه بعنوان وسیله امرار معاش استفاده کرد. از لحاظ امنیتی چنان خوب کار میکرد که هیچکس باو مشکوک نشد. کارمندان و بخصوص کارکنان جز وزارت کشور و کسانی که سعید با آنها سروکار داشت روحیه او را خوب بیاد دارند. سعید امکاناتی را که بهر طریق میتوانست از وجودش در وزارتخانه کسب کند، چه اطلاعاتی و

چه غیر آن در راه سازمان بکار میگرفت .

سعید که از مؤسسين سازمان مابود در داخل سازمان نیز بطور خستگی ناپذیری کار میکرد . در آغاز ، عمل بخصوص هنگامیکه کارهای سیاسی و فکری سازمان هنوز بقدر کافی نبودند و سازمان در ابتدای کار خود بود سعید در هفته ۶۶ جلسه قرار ملاقات داشت . در شرایط پلیس آنهم قرار و جلسهای با عدای که باید هنگام ملاقات حرف تازه و حسابی و فکر شده ای داشته باشی چقدر کار و هوشیاری لازم دارد و تازه کار اداری هم در کنار اینها هست .

کسیکه در کار تشکیل هسته اولیه يك سازمان انقلابی در شرایط پلیس — برآستی باید در همه فن حریف باشد ؛ مطالعه کند ، فکر کند ، شناسائی نسبت به محیط و افراد داشته باشد . در تدارك عمل باشد ، محل شغلی خود را خوب حفظ کند بطوریکه مورد شك پلیس قرار نگیرد و برای سعید با اینکه سابقه سیلسی هم داشت ابتکار مشکلتر هم بود . اینها همه مستلزم کوشش و چندان بود . مسائل ایدئولوژیک سازماندهی ، امنیتی و غیره اینها همه باید حل میشدند . سعید همراه با رفقای مبتدیان و با حوصله و پشت سرگذاشتن خطا و آزمایش و تجربه و جمع بندی سازمان را تکامل بخشیدند و عکس سهم خود را در این راه تا آنجا که میتوانست انجام داد . در اول کار جمععی هم خود تکامل میافت و هم سازمان و تکامل هر يك در دیگری موثر بود . سعید طی مقاله ای که در همان سالهای اول تشکیل سازمان از طرف سازمان — منتشر شده بود شرایط سخت و دشوار عامل مرز بندی دقیق بین جنبش و جنب جنبش است . پیدایش مرز بندی بین جنبش و جنب جنبش ، انقلاب و ضد انقلاب دلیل بر تکامل

مبارزه است. زیرا تنها در چنین صورتی است که برای فرصت طلبی و سازش کاری محلی باقی نخواهد ماند. فرصت طلبان و سازش کاران و آنهایی که با اصطلاح یکی بنعل میزنند و یکی بمیخ مواضع خود را از دست خواهند داد و در این شرائط تنها مردان مصمم هستند که بار سنگین نبرد را بدوش کشند و دارای قدرت ادامه نبرد و بسیج و آگاه نمودن توده ها در هر شرایط سخت میباشند.

آیا در این مسئله برای همه میسر است؟ مسلمانان. تنها کسانی قدرت این کیفیت را دارند که باندیشه علمی و اراده مجهزند، شرائط را عمیقاً می شناسند و مطابق با شرائط در خود آمادگی ایجاد میکنند. بر ما است که بکوشیم تا در شمار چنین افرادی درآئیم. سازمان دربرگیرنده این عناصر نیز سازمانی است که خود ثمره شرائط خاص و شوار محیط است. بین ریشه های وجودی چنین سازمانی و شرائط محیط رابطه مستقیمی وجود دارد این نمونه ای بود از آنچه سعید و همزمانش بدان می اندیشیدند.

یکی از خصلتهای خوب سعید که باید از آن آموخت قدر دانی و احترامی بود که نسبت به خدمات و جنبه های مثبت افراد داشت. يك موضع گیری مثبت كوچك یا بزرگ برای او چشمگیر بود. همیشه حساب میکرد که چه کسی در چه شرائطی هست و موضع گیری او چه ارزشی میتواند داشته باشد. مطلق گرائی و پرتوقعی نداشت. يك باریکی از برادران بنقاط سیستان و بلوچستان سفر کرده بود، و وقتی که برگشت با خود ۳۰۰ تومان پول هدیه يك آموزگار را که در آن نواحی در دست کار میکرد همراه داشت. آن آموزگار البته ندانسته بود سازمانی هست و دارد چه میکند فقط از رفتار و

صحبت‌های خصوصی برادر ما فهمیده بود که عدای دور هم جمعند و دارند کارهایی میکنند . بدون آنکه اطلاع بیشتری بخواند با اصرار ۳۰۰ تومان پول را داده بود باین برادر ما که بهر شکل که صلاح میدانند از آن استفاده کند . سعید میگفت :

ما نباید این پول را قبول کنیم ، باید ببینیم آیا ما لیاقت پذیرفتن چنین پولی را داریم ؟ ما در برابر این پول مسئول خواهیم بود . ما چگونه جواب این فداکاری را بدیم . آری سعید کار آن آموزگار در دهنش را تا این حد زارچ مینهد . سعید وقتی این اصل سازمانی را شرح میداد که " باید در امر مبارزه حل شد : خوب معنی حرف را میفهمید . یکبار یکی از برادرانمان باو گفته بود سعید خدا کند شروع کننده ما باشیم (یعنی سازمان ما عمل مسلحانه را شروع کند) سعید در جواب گفته بود ، خدا کند شروع شود فرق نمیکند ما یا دیگران هر کس شروع کند ما پشت سر او راه میافتیم . خصلت بسیار خوب دیگر سعید شاد بودن او است سعید هرگز برای مدتی طولانی غمگین نبود . خیلی سریع برغم و رنج غلبه میکرد او با مشکلات با شادی مواجه میشد و همین مسئله موجب شد که سلامت او به خطر نیفتد . با آنهمه کار مداوم که داشت همیشه شاد بود . شادی در عین جدیت هرگز گرفته و دلگیر نبود این درسی است که باید از او آموخت که انسان انفعالی در برابر مشکلات متاثر و غمگین نمیشود و با شرایط با آنها برخورد میکند . يك بار سعید یکی از برادران که بخاطر موضوعی مربوط به سازمان غمگین بوده گفته بود : چرا ناراحتی ؟ فردا که دیدی برادر ت کشته شده چه میکنی باید سعه صدر داشت ، باید تحمل کرد .

سعید يك كوهنورد خوب بود . در بسیاری از اوقات پس از ۱۰ الی ۱۲ ساعت کوهپیمائی مداوم با شرایط و شادی قدم بر میداشت و چنان با حوصله و رمنائل بحث میکرد که تعجب میکردی . از بین تمام آنچه بر سر دیم خصلت رفیقانه سعید از همه چیز چشمگیر تر است . سعید خود شیفته همین محبت رفیقانه بود . تا گفته نگذاریم که او در این باره از مادرش یاد میکرد و خود را همیشه مدیون مادرش میدانست .

سعید هر چه داشت ، فکر ، کار ، تحصیلات و استعداد و تمام وجودش را در خدمت انقلاب گذاشت . سعید وظیفه خود را انجام داد و خوشبختانه کم نیستند امثال سعید .

خلق ما فرزندان بیارآمده و خواهد آورد . آنچه شایان توجه است اینکه سعید در جزر و مد های همین محیط زندگی میکرد . میتوانست مثل هزاران تن دیگر از همسالان و همویره هایش راه عافیت در پیش گیرد .

بعد ها بهانه میتوانست شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند . با صد توجیه روشن فکر ما بهانه میتوانست کارهای بی درد سر مثل دیگران در پیش گیرد .

ادامه تحصیل ، کار علمی و زندگی خانوادگی ، شغل و جمع آوری ثروت ، حالا سیر کنیم ببینیم چه میشود ، فعلا شرایط مناسب نیست ، کارهای اصلاح طلبانه و دل خوشکنك ، روشن فکر ما بی و مسلمانی بی درد سر همه را میتوانست پیش گیرد . اما احساس مسئولیت انسانی او را بفکر اساسی واداشت . این آیه قرآنرا سعید بارها تکرار میکرد : « اما عرضنا الا مانه علی السموات والارض و

الجبال فابین ان یحملنها » (سوره ۳۳ آیه ۷۱)

یعنی ما بار مسئولیت را با آسمان و زمین و کوهها ارائه کردیم و نتوانستند آنرا تحمل کنند ولی انسان آنرا بدوش کشید .

سعید باین امر باور داشت که پس از شناخت جهان انسان مسئول تغییر آن است. احساس مسئولیت او برای برافکندن بساط ستم و استثمار او را بفکر سازماندهی و تدارک نبرد مسلحانه رهنمون گشت. او قدم اول را صحیح برداشت و چه مهم است همین قدم اول، قدمهای دوم و سوم و هزارم را همزمانش، توده های خلق که با انقلاب و بهرمانان خود وفادارند بر خواهند داشت. سعید براستی مجاهد بود. از اول شهریور. که با سارت پاليس درآمد تا چهارم خرداد ۵۱ که بشهادت رسید، بیست و هفت چهارم او گذشت کسی نمیداند همین قدر معلوم است که روی چنین کسی رژیم سناك و خون آشام شاه هر چه توانسته شکنجه پیاده کرده. سعید را -- شکنجه کرده تا اعتراف کند و او چنینی نگفته، تا پوزش بخواند و او را بگذرد تا مصاحبه تلویزیونی کند که از مجاهدی چون او بدور بوده.

سعید انسان زندگی کرد و چون انسان بشهادت رسید. مشعلی را که او بر افروخت روشن و روشنتر خواهد ماند. با و راه او سوگند یاب میکنیم که همچنان به مبارزه قهرآمیز و مسلحانه ادامه خواهیم داد.

سعید در دل آنها که تفنگها را بدوش میگیرند و علیه امپریالیزم میجنگند زنده است. سعید نمرده است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق



از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

شعلای فرا راه جنبش مسلحانه خلق ایران

مجاهد شهید علی اصغر بدیع زادگان

مجاهد شهید مهرداد علی اصغر بدیع زادگان در سال ۱۳۱۹ در اصفهان در یک خانواده متوسط متولد شد. دوره دبیرستان را در تهران گذراند و در دانشکده فنی در رشته شیمی مشغول تحصیل شد. اصغر با مسائل سیاسی در دوران تجدید فعالیت جبهه ملی و همزمان با دوران دبیرستان در سالهای ۴۲-۳۹ آشنا شد و در جبهه ملی و نهضت آزادی فعالیت میکرد. از ابتدا کمتر بفعالیت‌های علنی میپرداخت و بهمین جهت شناخته نشد و رژیم از تفکر سیاسی او اطلاعی نداشت. فقط همفکران نزدیک او میدانستند که اصغر فعالیت سیاسی دارد. اما اصغر در بسیاری از موارد و حتی بیس از آنهایی که علناً فعالیت میکردند وقت میگذاشت و چه بسیاری از روزها که از خانه بیرون نمی‌آمد. اصغر خالصانه وقت میگذاشت و این نشانه روحیه او بود که حاضر است در راه مبارزه بیدار خود مایه بگذارد کسانیکه خود به کار سازماندهی پرداخته اند و با آن آشنائی دارند خوب معنی وقت گذاشتن را میفهمند. در سال ۴۲ بنظم وظیفه رفت و پس از اتمام دوره آزمایشش ۹ ماه ماموریتش را در تهران در کارخانه اسلحه سازی ارتش گذراند. بعد هم در همانجا استخدام شد. اصغر آنقدر زرنگ و خود نگهدار بود که در پایان دوره آزمایشی ۹ ماهه بارها با او اصرار کردند که عضو رکن دو شود. چون خیلی باو اطمینان داشتند و او که نمیتوانست علت عدم قبول

خود را صریحاً برای رژیم بیان کند مدتی آنها را دور سر میدواند که آخر پدرم را نمی‌شود. من هر چه آتام گفتم بکن انجام میدهم. و بالاخر ما قبول پیشنهاد رژیم سر باز زده بی آنکه کسی علت عدم قبول را به فهمد. اصغر حاضر نبود در صف دشمنان خلق و توطئه گران علیه جان مردم درآید وضع شغلی اصغر خوب بود اما تمام وقتش را اشغال میکرد. اصغر میدانست که اگر مبارزه را در متن زندگی نگذاریم محال است پیشرفتی در مبارزه حاصل کنیم. اصغر معتقد بود که بدون وقت حسابی گذاشتن، بدون یادداشتن روی کار شغلی و اداری و پول و زندگی نمیتوان خود را مبارز دانست. اصغر میگفت: ارزش هر کسی در مبارزه باندازه مایه ای است که در این راه میگذارد. چگونه میتوان کسی را که چیزی از دست نداده مبارز خواند. اصغر مانند دیگران باین فکر بود که آخر باید کاری کرد. او میدید تمام راههای مبارزه که در گذشته پیموده شده بود منجر بشکست گردیده بود او میدید با وجود کوششهای زیاد مردم برای ایجاد حکومت ملی و متعلق بخودشان، همچنان رژیم جنایت پیشه و جاسوس پهلوی خون مردم را می مکد و شکست مردم در سقوط حکومت دست نشانده و دیکتاتوری شاه آثار منفی خود را روی مردم گذاشته است. او معتقد بود که باید کاری شروع شود که عاقبت به پیروزی برسد، اگرچه طولانی باشد. باید یک راه منطقی و علمی برای مبارزه جستجو کرد و آنرا از بن بست بیرون آورد. مبارزه مردم ایران باید همچنان اصلی خود تفنگ را دوباره بدست آورد. باید تفنگ را که از دوره ستارخان و میرزا کوچک خان بر زمین مانده دوباره برداشت و با شیوه های نو به پیشان آورد. اصغر که گاه —

آشنایان قدیم را میدید، خود را مطالعه و فکر

میکرد . بالاخره برخی از دوستان را کنار گذاشت و با حنیف نژاد و سعید محسن و چند تن دیگر رفاقت محکمتر از پیش برد . تجمع تازه شکل گرفته اولیه يك سازمان را گرفت . اصغر از خطرات دست کشید و در دانشکده فنی بعنوان استاد یار شیمی در آزمایشگاه بکار پرداخت . او از امکاناتیکه در دانشکده و آزمایشگاه معمولاً وجود دارد و مخصوصاً از تماس با جوانان به نفع سازمانیکه کم کم داشت با میگزفت استفاده کرد . اصغر بسیار مقصود زندگی میکرد و هر چه در آموخت ، چه وقتیکه در اسلحه سازی ارتش کار میکرد و حقوقش زیاد بود و چه وقتیکه در دانشگاه کار گرفت ، همیشه قسمت اعظم حقوقش را بسازمان میداد .

صد اقت و خلوص اصغر نمونه بود . در انتقاد از خود چنان صریح بود که رفتن را به تعجب می انداخت و این امر نشان دهنده کمال حمیمیت و نسبت به تکامل سازمان بود . اصغر بیشتر بکار تعلیماتی در سازمان مشغول بود . صداقت و یرکاری او به اسرار مسئولیت اعضای جدید می افزود . در مرداد ۴۹ از طرف سازمان مامور شد که بعنوان گروهی که با الفتح تماس گرفته و در پایگاه آنها تعلیمات بگیرند ، از کشور خارج شود ببهانه تحصیل و گرفتن یا بورس از دانشکده فنی ظاهراً بفرانسه رفت ولی در پایگاههای انقلاب فلسطین تعلیمات نظامی دید و بهنگام حمله رژیم دست نشاند شاه اردن بپایگاههای انقلاب فلسطین در سپتامبر ۷۰ دوشادوش — برادران فلسطینی خود از انقلاب دفاع کرد . چه فرق میکند ، امپریالیسم و در رأس آن امریکای جنایتکار بک جبهه های علیه خلق ایران دارد بسر کردن گئی قاتلی چون محمد رضا شاه و جبهه های علیه خلق فلسطین بسر کردن گئی

۰ ابان یا ملک حسین ۰ اصغر در کنار پسر برادران را کوشید بتجارت انقلابی
 خود بپفزاید و خود و سازمان خود را علیه اسرائیل دیگر منطقه یعنی رژیم
 سلطنتی و بیگانه پرست محمد رضا شاه آماده کند ۰ و تا حد امکان دسآورد ها
 ارزشی را بآمریکان خلق ایران ببرد و عملاً هم چنین شد ۰ اصغر بدین
 کارگان پس از پایان کار در خارج بطور عادی و همراه مقداری اسلحه به
 ایران بازگشت ۰ احساس مسئولیت او در قبال ملت و سازمان بودی که به
 سران آن فعالیت میکرد موجب شد میشد که بکنند بسیاری از پیشگامان انقلابی
 خلق ما از خطرات استقبال کند ۰ اصغر دوباره بکار پرداخت اما اینبار سازمان
 در مرحله عمل بود نه فقط در مرحله فکری و سازمانی ۰ اصغر با آوردی که
 در زمینه عمل انفجاری داشت کمکهای شایان توجهی بسازمان کرد، دستگیری
 او که در خانه یکی از خویشان او صورت گرفت ضرر به ای بود که بسازمان جوان
 ما خورد ۰ رژیم جلاد شاه که بدنبال کوشش مجاهدین برای ربودن یکی از
 تنگین ترین چهره های دینار یعنی شهرام سرمایه دار و قاچاقچی معروف بشدت
 عصبانی شده بود و رد پائی هم از مجاهدین پیدا نکرده بود، هر چه توان
 داشت روی شکنجه اصغر گذاشت ۰ اما مقاومتی که این چریک انقلابی، این
 مجاهد وفدائی خلق در تحمل سوختن بوسیله اجاق برقی انجام داد جاودا
 است ۰ متجاوز از یک ماه او را شکنجه می کردند ۰ نخست روی اجاق نشاندند و
 سپس پشت خواباندند ۰ یک بار برای مدت چهار ساعت هم او را میسوزاندند
 سوختن چند ان ادامه یافت که از پوست و گوشت گذشت و بنخاع رسید ۰ چریک
 دلاور انقلاب خلق در آستانه فلج قرار گرفت و همچنان چیزی نگفت و نگفت ۰
 او را بهمین وضع در سلولی انداختند و در را برویش بستند ۰

زخمهای سوخته چرك كرد ، چركها انباشته شدند و تعفن و چرك و بوسه‌دگی سلول را پر كرد . زندانیان دیگر رنج میبردند . دژخیمان آریامهری . دژخیمان انقلاب سفید بخود می پیچیدند اصغر چیزی نگفت و با آرامش و مظلومیت تحمل میکرد ، او در کت سلول افتاده بود . زخم و چرك در پشتش گسترش میافت و عسق میشد در يك چنین حالی او را برای بازجویی میبردند ولی او پاهایش حرکت نمیکرد ولذا د ونفر زیر بغلش را می گرفتند و در حالی که پاهایش روی زمین کشیده میشد او را به اطاق بازجویی میبردند . با این همه او فقط بانقلاب ، به توده ها و به یاران در میاندیشید و چیزی نمی گفت ، پلیس جنایتکار خود بر روی پاهای سالمش بزانند در آمده بود ولی اصغر بر روی پاهای لمسش جاودانه ایستاده بود . سه بار او را عمل جراحی کردند بهبود نیافت . مسلما نمیتوان چنین انسانی را نگهداری کرد ، پس باید کشت و کشتند . اصغر چون درختی برومند ایستاده مرد . برومند باد پدر و مادرانی که فرزندان او چون اصغر را به پروراندند . افتخار به مادر اصغر که در مرگ اصغر گریه نکرد و گفت افتخار بیکم که پسر در این راه رفته است ، راهی که اصغر رفت روندگان زیادی با خود خواهد داشت .

ما با شهید مجاهد و قهرمان "اصغر بدیع زادگان" پیمان میندیم که سلاح او را همچنان برداریم .

از زندگی انقلابیون درس بگیریم تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

شماره ای از زندگی مجاهد شهید مهندس علی باکری

مهندس علی باکری که در بین برادران ما به بهروز معروف بود در سال ۱۳۲۲ در شهر میاندوآب در خانواده ای نسبتاً مرفه بدنیا آمد. در خانواده از امکانات تربیتی خوبی برخوردار بود. و اکثر سالهای تحصیلی در بین همکلاسهای خود رتبه اول بود. بدانشگاه تهران هم که آمد و از دانشکده فنی در رشته شیمی مهندسی شد باز اول شد. باکری خیلی خوب میتواند از امکانات مالی و خانوادگی و تحصیلی که داشت با اصطلاح — روزنامه ها مدارج عالی ترقی را در ادارات ملی کند و برای خود زندگی مرفه و راحتی را بوجود آورد. نجابت و اخلاق خوب و مزایای مادی و معنوی که داشت موجب میشد که بسیاری از خویشان و دوستان او که غالباً از خانواده های سرشناسند برای او نقشه زندگی خور و خرمی را بکشند و امکانات زیادی در اختیار او بگذارند اما باکری که چشمش بواقعیات اجتماع ما باز بود باکری که حاضر بود؟ برای انجام مسئولیت انسانی خویش، بطلبقه خود پشت کند و خود را در صف محرومان بداند و افکار و ایدئولوژی محرومان را پذیرفت باکری پس از تحصیل بعنوان استاد یار در دانشگاه صنعتی مشغول کار شد و از این موقعیت بنهایت بنفع سازمان استفاده کرد. برادران هرگز خدمات او را بسازمان نخواستند کرد. او همواره سرمشق صداقت و حل شدن کامل در امر مبارزه بود. او با آگاهی تمام وجود خود را در اختیار هدفش یعنی در راه مبارزه با ستم و استثمار گذاشت و در این راه از آنچه که برای یک جوان دشوار است.

یعنی از عشق خود نیز گذشت و دیدیم که چگونه از جان خود نیز چشم پوشید . پیش از آنکه بهروز بعنویت سازمان در آید يك دوزان بحرانی شدیدی را گذراند . بهروز بر سرد و راعی قرار داشت ، آیا باید آن طور که موج محیط جریان دارد حرکت کند یا باید برخلاف آن شنا کرد . باکری از زندگی حیوان منشا نه ای که دستهای بیگانه برای جوانان ماترسم کرد ، بسیار متغیر بود و حاضر نبود خود را در خدمت ضد انقلاب بکار اندازد . باکری میدانست که در شرائط کنونی جامعه ایران هر فرد باید یاد خدمت مردم باشد یا در خدمت دشمنان مردم . حد وسط ندارد . راه وسط معنا ندارد او نمیخواست شخصیت انسانی خود را در خدمت امپریالیسم و نوکران آن قرار دهد . او ایمان داشت که زندگی در پناه رژیم شاه یعنی ننگ ، یعنی سکوت و رنجایت در برابر جنایات رژیم . و غارت منابع طبیعی و انسانی ملت . او بعنوان يك روشنفکر انقلابی فهمیده بود که شب تیره استبداد و استثمار همه حاکم و ظلم را فرا گرفته ، اما نمیتوانست این شب را بپذیرد و بان تن در دهد و راه عاقبت در پی بگیرد . او میبایست بکوشید برای این شب صبح بیدار آورد . این صبح ، این زوال شب ، با انقلاب مسلحانه خلق افغان دارد که در آلمان طولانی و با دادن قربانیهای فراوان خورشید آزادی بر مهین ما بدمد ، و انسانهای محروم از ستم آزاد گردند . آری باکری نمیتوانست آرام باشد . خیلی فکر میکرد ، کتاب میخواند ، بگردید در جامعه و زندگی مردم می پرداخت چند بار بخاطر همین فکر و تأمل و ناراحتی مریض شد و زخم معده گرفت که مجبور به جراحی شد و تا آخر بندجوی از این بیماری رنج برد اما در خلال همان مدت ناراحتی که داشت با برخی از برادران سازمان آشنا شد .

خود را همدرد آنها یافت. آنها مرحله سرگردانی را پشت سر گذاشته بودند
بودند. راه حل خود را کم کم با و ارائه دادند و باکری آنها پذیرفت.
در آن موقع وظایف مرحله ای که سازمان در آن قرار داشت ایجاد هسته
و کادر متفکری بود که قدرت طرح استراتژی مبارزه را داشته باشد و بتواند
پس از درک و تحلیل علمی و درست مشکلات مبارزه راه حل صحیح آنها را ارائه
دهد. باکری به جمع برادران ما پیوست و هنوز فکری و ایمان و خلوص خود
را بارها اثبات کرد. باکری با آگاهی کامل نسبت به مشکلات راه مبارزه را
برگزید. آری تحت شکنجه بودن تیرباران شدن، وزیر سر نیزه جلا
جان دادن سالها در سلول زندان بسر بردن چیزهایی هستند که تصور
آن موی بر اندام آدمی راست میکند. متواری بودن، گرسنگی، فقر، خانه
بدوشی و در عین جوانی و شادابی لباس ساده پوشیدن و با اندک میاختن
و کاشانه را ترك گفتن ترك زن و فرزند و عزیزان در راه هدفهای عالی انسانی
کارهایی هستند که در نظر شخصی که انقلابی نیست فقط از عهده اقرا
خارق العاده برمی آید آری فرد غیر انقلابی در برابر دشواریهای مبارزه
در چهار اضطرار هو تردد می گردد. در حالیکه انقلابی با اطمینان خاطر
و با اراده ای شکست ناپذیر تمام مشکلات راه را پذیرا میگردد و به پیروزی
خود و راه خود یقین دارد. زیرا میداند با وجود همه موانع و سدهای راه
تکامل شکست پذیرند و این امر ناشی از ماهیت آنهاست. باکری مانند دیگر
همزمان خود معتقد بود که دشواریها نه تنها دلیل سرخوردگی و یأس
نیستند، بلکه بسیار هم خویند زیرا تنها شادان و شرائط مشکند که يك
عصیانگر انقلابی را آبدیده میکنند.

مهمترین امتیازی که باکری بین برادران داشت توجه عمیق او با اصول

تشکیلاتی و سازمانی بود . او همه کارهای را در کادر جمع‌تدویم میکرد . برای او هیچ مسئله ای فردی و شخصی وجود نداشت . وقتی در جلسه ای حاضر بود از لحاظ منظم بودن کارهای روی خاگر جمع‌بندی مسائل و حوصله و شکیبائی قابل تحسینی که در شنیدن انتقادات و جمع‌بندی آنها داشت در بین ^{آن} مشخص بود . وقتی به جمع انبافه میشد وجود او برای همه آشکار بود . خیلی از ائتلاف وقت دیگران جلوگیری میکرد . رفتار او برای ^{مسلط} سازماندهی داشت . او مسائل امنیتی را خوب توانسته بود حل کند . هیچکس از خانواده و غیره نمیدانست که او واقعا عکازه است، چندانکه شیوه کار همه برادران بود . او ظاهرا بیبهاغه ادامه تحصیل بفرانسه رفت ولی در واقع برای تعلیمات نظامی و برخی دیگر از کارهای لازم سازمان بخارج از کشور سفر کرد . مدتی از تجارب انقلاب فلسطینی درس آموخت و سپس با تجربه ای بیشتر و مقداری سلاح بایران برگشت و تجارب خود را در زمینه مسائل انفجاری در اختیار برادران گذاشت . باثری خوب مشکلات و خطراتی را که در راه جنبش وجود دارد پیربینی میکرد و با آنها باز با استقبال آنها میرفت . میگفت: عمل را شروع کرد، باید تجربه بسوزی نخوردن ندارد، باید سعی کنی تجربه بخوری او دشواریهای آینده را چنین پیربینی میکرد .

شرائلی بر ما تحمیل خواهد شد . ما باید خود را بنقطه ای از آمادگی برسانیم که در صورت روبرو شدن با وقایع غیر قابل پیش بینی قادر بحفظ خود باشیم . آری مجاهد شهید علی باکری يك انقلابی آگاه بمسئولیت و خطرات راه بود . او بید ریخ هر چه داشت در اختیار جنبش خلق و برای رهائی از قید بردگی و استثمار گذاشت . باکری جز آن گروه از برادران ما است که

در اول شهریور ۵۰ با سارت افتادند . رژیم از محاکمه او حرفی نزد و همراه با سه تن دیگر از برادران ، میبندوست ، بازگانی و صادق بدست عمال — آمریکا یعنی شاه و نوکرانش به شهادت رسید .

مردم میاندوآب ، خانواده او ، دانشجویان دانشگاه صنعتی و کلیه کسانی که بنحوی علی باکری (بهرز) را میشناختند برای او احترام خاصی قائلند و حتما در مرگ از از صمیم دل متأثر شدند . این تأثیرات و سوختن آتش انبوه از کینه آگاهانه که بقهر انقلابی تبدیل میشود ، و همراه با شعله خشم خلق ، بنیاد ستفکاری قاتلان و جانپان را خواهد سوزاند .

بهرز در سازمان ، در قلب ملت ، در فکر و آیدئولوژی این زنده است . آری همانطور که قرآن گفته است :

هرگز گمان مبرید کسانی را که در راه خدا کشته شدند مردمانند بلکه زنده اند و از نعمتهای پروردگارشان بهره مندند (۱)

عمرزمان باکری ، خلق قهرمان و دلیری که فرزندی مانند باکری بوجود آورد — مادری که مانند باکری را پیروزاند ، بوجود میآید بهرمانی مثل او افتخار می کنند و راه او را تا پیروزی نهائی ادامه خواهند داد .

افتخار بر بزرگواران — ق م بارز ایران

.....

(۱) — ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم

يبرزقون (آل عمران آیه ۱۶۸)

از زندگی انقلاب بیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فراراه انقلاب مسلحانه ایران

مجاهد شهید علی میهن دوست

علی میهن دوست در سال ۱۳۲۳ در قزوین متولد شد. برای ادامه تحصیل به تهران آمد. و دانشمندی سال آخر قنی بود که دستگیر شد علی میهن دوست مانند بسیاری از جوانان آگاه و لن ما فیریب نیرنگهای رژیم را نخورد. بزندگی برده وار و ذلت باری که دستهای استعمار نو برای جوانان وطن ما درست کرده اند، تن نداد. حاضر نبود که مسئولیت در برابر خدا مسئولیت در برابر خلق را زیر پا بگذارد و بشغل و منصبی در زیر سایه رژیم دست نشاند و جاسوس پهلوی دل خوش کند. علی همواره در جستجوی راهی بود که بدان وسیله وثایفه خود را در قبال ملتش با انجام برساند. این بود که به مطالعه میپرداخت، افکار و نظریات مختلف اجتماع را مطالعه میکرد تاریخ ملت های استعمار زده و مبارزات پیروزندانه آنها را میخواند، جامعه خود را بدقت و احساس مسئولیت مورد بررسی قرار میداد. ضرورت مبارزه را با وضع فاسد موجود، ضرورت مبارزه را علیه ستمها و استثمار های جامعه، ما ضرورت شیوه علمی و حساب شده برای مبارزه با طبقه حاکمه را درک کرد و همین درک و آگاهی او را برآنداشت که جز در اندیشه مبارزه نباشد. علی مانند هر مبارزه راستین دیگر با اعمال خود نیز بنفع مبارزه جهت داده بود. مسائل خصوصی زندگی را در پیشبرد امر مبارزه فدا کرده. میهن دوست در سال ۴۵ سازمان مجاهدین پیوست او با ناصر صادق در دانشده

دوست و همفکر شده بود . همان موقع که بسازمان پیوست نامزد داشت
 و در سازمان توانست تیماد بین وابستگی خانوادگی و امر مبارزه را بنفع
 مبارزه حل کند . علی با اینکه بچه داشت بیست و یک هفته ای یکبار یا دو بار
 بخانه نمیرفت و یا بچه خود را بقزوین نزد پدر و مادر خود میفرستاد و تمام
 وقت خود را وقف سازمان میکرد . علی بخوبی باین مسئله پی برده بود که
 در شرائط خاص ایران وظیفه يك انقلابی آنست که با آگاهی تمام بمشکلات
 امر مبارزه ، خود را و همه هستی خود را وقف مبارزه و انقلاب کند . میهندوست
 یکی از پرهیزکارترین افراد سازمان مجاهدین بود و بخاطر مطالعات —
 عمیقی که در مسائل ایدئولوژیکی داشت در تدوین ایدئولوژی سازمان نقش
 مؤثری داشت . میهندوست معتقد بود که همیشه باید بآدید واقع بینانه با
 مسائل اجتماعی روبرو شد ، آنگاه باید بشخصیت حقیقی شخصیت خود
 پرداخت و وظیفه خود را مشخص کرد . این وظیفه مشخص هر رزمند و انقلابی
 است که بتواند در هر لحظه محل دقیق و حساب شده خود را در صفحه
 مختصات نبرد (بصارت دیگر در میدان مبارزه) تعیین کند و درجه صلاحیت
 و قدرت خود را در قبول مسئولیتها بسنجد و سپس با کلیه نیرو امکانات خود
 انجام مسئولیتها بکوشد . منهای این عمل ، مفهوم حقیقی خود را از دست
 نخواهد داد و شکست و انحطاط جایگزین آن خواهد شد . این خودشناسی
 شناسائی و این نیرو سنجی در مدارج مختلف عمل تشکیلاتی مبارزه امری
 ضروری است . میهندوست معتقد بود که هر کس در هر جا که هست میتواند
 با شناخت درست امکانات خوب و راه مبارزه و در تکامل گام بردارد و صرفا
 عمل و همراه با کار جمعی است که جنبه های منفی از بین میروند . مجاهد
 همیشه باصل خود سازی وسیع همه امکانات خود را راه مبارزه بسیار

معتقد بود و بدان عمل میکرد . میهند وست در سال ۴۹ وارد کادر سازمان مجاهدین شد و مدتی مسئولیت بخش اصفهان و مشهد را به عهد داشت و بیشتر بکار تعلیماتی اشتغال داشت . علی بسیار مورد علاقه پدر و مادرش بود و همین مسئله، تو را دچار نگرانی کرده بود که مبادا روزی - مسئله خانواده سدی در برابر زندگی انقلابیش گردد ، ولی تجربه تلخ پیش آمد . در شهریور ۱۳۵۰ که مامورین رژیم در بدر بدنبال او میگشتند و همسر او را بگروگان بزدان انداخته بودند ، پدر و مادر علی محل اخفایش را در مقابل وعده و وعید های سازمان امنیت در اختیار ماموران جلا د قرار دادند . باین امید که دشمن فوزند شان را پس از چند ماه باز داشت آزاد خواهد کرد . پیاپی که میهند وست در آخرین لحظات زندگی به پدران و مادران و خانواده ها فرستاد چنین بود : این رژیم سفاک دشمن خلق است و هیچگاه منافع او با منافع شما یکجا جمع نمیشود ، فریب وعده های تو خالی دشمن را نخورید ، اکنون تنها راه خوشبختی و سعادت فرزندان شما پیمودن راه خدا و حق و راه انقلاب خلق است . با تائید فرزندانانتان و عدم همکاری با دشمن چون آشام سعادت و خوشبختی فرزند و فرزندانانتان را تامین کنید ؛

از این تجربه نیز باید درس گرفت . این جریان يك بار دیگر این حقیقت را به همگان ثابت کرد که بین امپریالیسم و خلقها هیچگونه رابطه انسانی وجود ندارد ، هرچه هست یا نبرد است یا تسلیم . بارها میهند وست را شکنجه های وحشیانه دادند تا قرارها و معطلی اختفای رفقای را رازگو کند . بهنگام جشنها که ماموران رژیم خیلی مشغولیت و گرفتاری داشتند میهند وست ساعت ها وقت آنها را تلف کرد و آنها را بیموده سر قرارها ،

د روغین حنیف نژاد بډۍ میهن دوست درد ادگاه نظامی شجاعانه از سازمان

واید ټولو ژوی و عدف آن و انقلاب مسلحانه دفاع کرد . او در برابر جلادان
رژیم شاه درد ادگاه نظامی فریاد زد : اگر اسلحه داشتم همین اکنون دادستان را
رابه خاطر بی عدالتیهایش میکشتم . این شجاعت او برای ما درسی است و نمونه
ای است از عزم آهنین فرزندان خلق بادامه مبارزه مسلحانه علیه رژیم . میهن -
دوست سحرگاه ۳۰ فروردین ۵۱ با سه تن دیگر از برادران یعنی ، بازرگان ،

مها دق و باکری ، به شهادت رسیدند .

درد فراوان به مجاهد شهید علی میهن دوست که نه فکر ، دانش ، وقت و
خانواده و سرانجام جان خود را در راهائی ستمدیدگان خلق ما گذاشت
و با شجاعتی که یک انسان انقلابی ، از یک مجاهد و از یک مسلمان راستین
انتظار می رود در روی رژیم ایستاد .

کردن او راه او را خواهد رفت . همزمان او ، فرزندان خلق ما براه او ادامه
خواهند داد .

بیروزی نهائی از آن خلق خواهد بود
خون او پرچم سرخ انقلاب مسلحانه را سرختر کرد
این پرچم سرختر باد

*****+*****

از زندگی انقلابیون درس بگیریم

اعلامیه

در باره شهادت مهدی رضائی

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران
انی لاری الموت الا سعادته ولا الحیوه مع الظالمین الا برما
من مرگ در راه عقیده ام را جز رستگاری نمی بینم و همزیستی با ستمکاران برای
من جز ذلت و خواری نیست (۱)

: میدانم که مرا بعد از دلاور شکنجه خواهند کرد و خواهند کشت، بگذار
شکنجه کنند، بگذارید رنگ و پوست ما در راه خلق فدا شود، تا ظلم هست
مبارزه هست و تا مبارزه هست شکنجه و پیروزی هست، ولی سرانجام پیروزی
متعلق به خلقهاست. این را من نمی گویم تا ریح میگوید این را خلقها می-
گویند (۲) مهدی رضائی نه اولین قربانی خلق است و نه آخرین آن.
اما مهدی از جمله عزیزترین و دلاورترین قربانیان و شهدای سرافراز خلق ماست
شهادت معصومانه مهدی جوان مرد در زیر شکنجه سبعانه عمال استعمار را غ
ننگی بود بر پیشانی نوکران استعمار. داغ گونفرتی بود بر پیشانی کیف
محمد رضا شاه این پیر گفتار خونخوار استعمار. مهدی ۱۹ ساله فرزند

(۱) - از آخرین کلمات حسین بن علی (ع) سرور آزادگان در روز خونین

عاشورا

(۲) - از آخرین کلمات مهدی آزاد مدبریدادگاه ضد خلقی شاه مجنایت پیشه

دلیر خلق ما ، در آغاز جوانی قریانی شد تا پیر کفتاران خونخوار آسوده بخوابند و فارغ البال ، وطن قروشی و هرجائی کنند : مهدی برادر ۱۹ ساله همه انقلابیون ایران خون پاکش را ریخت تا دلان استعمار و مزدوران بیگانه حد دشمنی خود را با خلق ما نشان داده باشند و بخیال خود غربتی دیگر بر پیکر انقلاب زده باشند . فرزند ۱۹ ساله زحمتکشان ایران همچون ، برادران جوان بدیع زایگانها ، احمد رضائیه ، حنیف نژاد ها و احمد زاده ها و صدها شهید دلاور خلق جان خود را فدا کرد و با خون پاکش پرچم انقلاب مسلحانه ایران را گلگون نمود ، تا از سوئی اصالت پیکار مقدس و قهرمانه خلق ما نموده شود و از سوئی دیگر دشمنی محمد رضا شاه را با زحمتکشان و فرزندان دلاور خلق نشان دهد . آری همه اینها نموده شد . اما باز نه پیر کفتاران خونخوار میتوانند آسوده بخوابند و فارغ البال هرجائی کنند و نه دلان استعمار میتوانند انقلاب خلق ما را نابود سازند . انقلاب به پیش میتواند راه خمود را سر سخته باز میکند این را پیام مادر رضائیه و ایستادگی مهدی ۱۹ ساله در زیر شکنجه های سبعانه نشان میدهد . مادر مهدی دلیر و احمد دلاور بود که گفت : هرگز تفنگهایتان را بر زمین نگذارید . مهدی هرگز تفنگش را بر زمین نگذاشت مهدی صادقانه و دلاورانه تفنگ برادر انقلابی اش را تا دم مرگ بردوش داشت و امروز این تفنگ مهدی است که بزد و شتر برادران انقلابیش و در راه پیروزی پیکار مقدس و هدفهای عادلانه اش حمل میشود . اگر در خیابانهای تهران مهدی قهرمان تفنگ بردوش داشت ، در دخمه های تاریک شکنجه گاه قرون وسطائی شاه دژخیم سلاح خشم و نفرت مسلح بود و این خود برای دشمنان . . .

قسم خورده و خونخوار مردم خطرش کمتر از تفنگ نیست . خشم و تنفر مهدی نسبت بدشمنان خلق در اسارت ، سلاح اوست و او به ساداری پیام مادرشیر دل و بیاری ایمان خلل ناپذیرش با انقلاب و بخلق ، هرگز این تفنگ را بر زمین نمیگذارد و . . . نگذاشت . جاوید با ایجاد مهدی دلیر . نه وعده و وعید های سازمان امنیت برای دشمنان خلق و نه شلاق و منقل برقی شکنجه گران محمد رضا شاه خونخوار هیچیک نتوانست مهدی را خلع سلاح کند . مهدی علیرغم جوانی سیک مجاهد قاطع و شجاع بود . او را در بدو دستگیری ۱۱ ساعت — (از ساعت ۶ بعد از ظهر تا ۵ صبح روز بعد) وحشیانه شلاق زدند و با منقل برقی سوزاندند . اما مهدی رازدار بود و لب بسخن نگشود ، در ساعت ۲ بعد از نیمه شب مهدی دلیر را در حالیکه پاسبانی پیکر نیمه جان را بر کول گرفته بود به خیابانها آوردند تا آنجا محل اختفای برادرش رضا را نشان دهند . بسی بسی شرمی و وقاحت . یاران گرچه به پیروی از یک اصل انقلابی تخفیر مکان داده بودند ولی مگر عزیمت روح مهدی دلیر را درک نکردند . مگر شخصیت رازدار و سرشار از احساس مسئولیت ، دلیری دلیر را نسبت بخلق و انقلاب تا این حد نشاخته بودیم . مهدی دلیر با آنکه اطلاعات قابل توجهی از یارانش در سینه داشت اما هیچیک از این اطلاعات بدست دشمن نیفتاد . چه کسی عظمت این مقاومت مردانه و این رازداری جوانمردانه را خواهد دانست ؟ عظمت این مقاومت مردانه را علی اصغر بدیع زادگان شهید میفهمید که در زیر سبانه ترین شکنجه ها لب رازدار باز نشد . عظمت این مقاومت مردانه را سعید محسن شهید میفهمید که در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها لب نگشود .

عظمت این مقاومت مردانه را صد ها شهید انقلابی درك میکنند که طی يك سال گذشته وحشیانه ترین شکنجه ها را بجان خریدند ولی تن بخیانت ندادند . . . ولی همه اینها دلیل برخشم این گفتار خونخوار اسعمار محمد رضا شاه نسبت به مهدی دلیر نبود . دشمن از مهدی کینه ای عمیقتر بدل داشت زیرا مهدی - برادر مجاهد شهید احمد رضائی بود که زخم عمیقی بر پیکر پوسیده دشمن زد . مگر احمد نبود که با شهادت حماسه آمیزش، با کشتن چهار جلال خونخوار شاه و زخمی کردن عد های از آنها نه پیکر پخته اسلحه اش را و نه اسرارش را هیچکدام را بدست دشمن نداد ؟ اسلحه اش شن قطعه شد ، بدنش تکه تکه شد و باین ترتیب اسرار خلق را در سینه راز دار زنا ابد محفوظ نگاه داشت .

مگر مهدی دلیر برادر رضا نبود که با فرار از دست دشمن پرنخوت و خونخوار زخمی دیگر بر پیکر پوسیده رجاله گان استعمار وارد ساخت ؟ مگر ژنرال پرایس جاسوس جنایتکار ، فرمانده ایگاههای هوایی استراتژیک امریکا بدست برادرش مجاهد مهدی اعدام نشد ؟ مگر محمد رضا شاه میتواند پند پرائی جانانهای را که یاران شهید او ارباب جنایتکاران نیکسون بعزل آوردند فراموش کند ، مگر سرتیپ لاهری دژخیم چشم و چراغ پلیس غمد مردمی و سفاک محمد رضا شاه بیست روز قبل بدست یاران مجاهد مهدی اعدام نشد ؟ که این عمل رعنیه بر اندام پلیس خونخوار شاه افکنده بود . مگر مهدی همان رزمنده دلیر نبود که سه هفته قبل از دستگیری در همان خیابان خورشید با مزدوران شاه امپریالیسم دلاورانه جنگیده و گریخت و خفت و خواری نصیب آنها ساخت، مگر مهدی همان نبود که سه هفته بعد از همیمن

تاریخ طی پیکاری در همان خیابان خورشید درسی خفت باروند آموز به شهر داد ؟ همه اینها با ضافه خشم و کینه‌ای که محمد رضا شاه از رزمندگان دلاور خلق ما بدل داشت موجبات کینه و خشمی بود که محمد رضا شاه و استعمار به یکباره از مهدی جوان بدل گرفته بودند با این تصور که مهدی جوان است و کم تجربه ، مهدی جوان است و کم طاقت امید داشتند که با قریب و شکنجه او را واکال دهند که بخلق و یاران مجاهد در پشت کند ، و تن بخیاقت دهد . دشمن بعد از همه شکستها و خواریها میخواست از وجود مهدی پلی برای پیروزی ضد انقلاب بسازد ولی مهدی برسالت انقلابی خود آشنا بود . چهار ماه شکنجه و عذاب وحشیانه نتوانست روحیه و اراده پولادین مهدی دلیر را در کوره ضد انقلاب ذوب کند . چهار ماه شکنجه و عذاب نتوانست پیوند آهنین مهدی را با خلق قهرمان و یاران انقلاب بشکند . انواع پر تنوع شکنجه ، از شلاق و منقل برقی و آلات شوم انگیز دیگر نتوانست یک دم شعله های سرکش خشم مهدی را نسبت بدشمنان خلق خاموش سازد . او تا دم شهادت مسلح بود . مسلح بسلاح خشم و نفرت ، مسلح با ایمان عشق و ایمان . او تا دم شهادت در میدان نبرد انقلاب و ضد انقلاب مردانه جنگید ، سلاح مهدی در این پیکار خشم و نفرت بدشمن و عشق و ایمان عمیق بخلق و انقلاب بود و پهنه این میدان به گستردگی روح پر عظمتش بود او سرانجام در این نبرد پیروز شد و جوانمردانه از شرف و حیثیت خلق و انقلاب دفاع کرد . مهدی قهرمان پولادین اراده ای بود که مهار اراده اش را تنها بدست خلق و انقلاب خلق سپرده بود . تنها در راه خلق و بخاطر خلق بود که نازکتر از یک کودک یتیم در غم محرومان و گرسنگان میگریست .

اما مهدی در برابر دشمنان خلق نه ضجه کرد و نه تسلیم شد. دلاوری مهدی ۱۹ ساله و مقناومت جوانمردانه اسد رزیر سبغانه ترین و بیسابقه ترین شکنجه‌ها نقطه پایانی بود بر تمام بهانه جوئیهای و زبونانه کسانیکه بیبهانه سختی شکنجه و غیر قابل تحمل بودن شکنجه تن بخیانیت میدهند و بخلق پشت میکنند. رزمندگان انقلابی ایران از مهدی رنما ئیها آمیختند که میتوان انقلابی بود و انقلابی ماند، میتوان در صف خلق ببولتا دم مرگ در صف خلق باقی ماند، میتوان مرگ را بپذیرا شد، شکنجه های سبغانه را تحمل کرد اما خیانت نکرد، اما پشت بخلق نکرد.

آیا محمد رنما شاه این گفتار خونخوار توانست از این جوان دلاور رزمجو بسود خود کوچکترین بهره ای بگیرد؟ مهدی پای میفشرد که جان خود را بخلق بدهد اما دست خود را بدست دشمن ندهد، ونداد. پیکر مقاوم اسد رزیر شکنجه های نوکران استعمار چاک چاک شد. اما هیچگاه ضجه نکرد.

اولین کلمه ای که مهدی پس از شکنجه های ۱۱ ساعته بر زبان آورد، **الله أكبر** قهرمان پیروز بود که از نبرد سهمگین سرافروز و بیروزمند بیرون آمده باشد او در حالیکه بزحمت روی زمین، روی سینه پر از زخم و جراحاتش میخزید و اجازه نمیداد زندانیان در راه رفتن باو یاری دهند وقتی از کنار سلولهای شکنجه گاه پلیس عبور میکرد فریاد میزد: **بچه ها مقاومت کنید**. اینجا میدان نبرد سهمگین خلق با دشمنان قسم خورده خلق است. بودند بر کسانیکه در زیر سبغانه ترین شکنجه ها لب بسخن نگشوده و رازدار و استوار باقی ماندند. و در همین حال بود که شکنجه گر با لگد دندانه های مهدی دلیرا خورد کرد.

ولی مهدی آوایش را که با خون رنگ گرفته بود همچنان سرمیداد.

میداد . در حالیکه روی استخوانهای پاهای بدون گوشت و زخم‌دار بلند شده بود گردن ششکجه گرا در حلقه بازوان لاغری تا آنجا که توان داشت فشرد . ولی نه مهدی دیگر توان داشت و نه یورش سایر شکجه گران اجازه داد که مهدی دلاور موفق شود . و باین ترتیب هم‌زمان مهدی شاهد اوج صداقت و ایستادگی و تهور فروند خلق ، شاهد زبونی دشمن پراز نخوت و شاهد پیروزی خلق بر دشمنان خلق بودند . فریاد مهدی دلیر با آوای مادر قهرمانش در گون فرزند ان خلق ایران تا ابد طنین انداز است که :

هرگر تفنگ‌هایتان را بر زمین نگذارید . خون مهدی قهرمان ستاره سرخی است که بر پهنه مبارزات خلق ما مشانده شد و این پرچم را برافراشته تر ، و راه را هموارتر و توده ها را خشمگینتر و مصمّمتر ساخت . بگذار نه تنها مردم ایران ، بلکه مردم سراسر جهان بدانند که محمد رضا شاه این پیر گفتار خون آشام ، این نوکر مزدور استعمار در این سرزمین چه میکند . بگذار آنکه در ویتنام هم سنگر مهدیست . آنکه در فلسطین هم‌زمان مهدیست . آنکه در ظفار هم آرمان مهدیست . آنکه در مؤزامبیک هدف انسانی مهدی را دارد . بگذار تمامی زحمتکشان دنیا بدانند که ظهر روز چهارشنبه ۱۵ شهریور مهدی رزمند - معصوم و دلیر خلق ایران را در زیر ششکجه های دشمن بشریت ، جانیان جهانی کشتند و سپس عراسان سه روز بعد خبر اعدامش را بعد از پایان آخرین بیدادگاه ساعت پنج صبح روز پنجشنبه اعلام کردند . و باین ترتیب نه تنها محمد رضا شاه نتوانست بحیثیت انقلابی او و یارانش لطمه وارد سازد ، بلکه نظر همان افکار بین المللی را که محمد رضا شاه قصد فریبشان را دارد هرچه پسر نفرت تر و خشمگینانه تر متوجه پلید و خونخوار خود ساخت .

ساخت . مقاومت دلاورانه مهدی و ادامه پیکار دلاورانه وی در بیدادگاه نعد خلقی شاه بدلائل موج تهمت و دغلکاری دشمن علیه مهدی بود . و ما را بیاد این کلام انقلابی بزرگ میاندازد که :

"ما سرچه بیشتر مورد آزار و لعن و لعن و نسبت های ناروای دشمن واقع شویم" حقیقت این است که بیشتر او را دشمن میگویند .

محمد رضا شاه گفتار وارمهدی دلیر و مصمم را در زیر شکنجه تکه تکه کرد تا نیکسون خونخوار بر وفاداری اعتماد کند . مرگ بر نموده جنایتکاران ، خون رنمائیها را از زیر ناخنها پتان بیرون میکشیم . شهادت شمنان قسم خورده خلق از این کشتارها هیچ بهره ای نخواهد گرفت ، مطمئن باشید . خلق ایران مسمم گشته است خود را آزاد کند و از قربانی دادن انبوه نمیراسد . مهدی دلیر در آغاز حیات فخر آمیز شهید شد اما انقلاب ایران شهید نشد و شهید شدنی هم نیست . مهدی ۱۹ ساله دلیر ، در فاصله عمر کوتاه هجده ساله حیات انقلابی صد ساله ایرایمورد . اگر چه طول عمر مهدی کوتاه بود ولی از عوین از آنچه بتوان تصور کرد گسترده تر بود . مهدی به رزمندگان انقلابی ایران می آموزد :

در سرپایداری ، در سرایمان داشتن بخلق ، در سر مرگ را پذیرفتن ولی همزیستی با دشمن را نپذیرفتن . و خود آنرا از پیشوای بزرگ حسین بن علی (ع) اموصفت و این آخرین کلام مهدی در بیدادگاه نعد خلقی شاه است " خداوند اراده کرده است که ستمدیدگان را وارثین بحق جهان سازد . خاقها مجپریان این -- اراده الهی هستند . (۱)

هدف ما چیزی جز بهروزی خلق ، در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه

اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست
جامعه آزاد، بنی طبقات و توحیدی، جامعه ایدئال ماست .

یا ما سر خصم را بگویم بسنگ . یا او سرما را بد ارسازد آونگ

القمه در این زمانه پر نیرنگ یک کشته بنام به ضد زنده بننگ

گرامی باد یاد مهدی پاک و دلیر

پیروز باد انقلاب مسلحانه خلق ایران

مرگ بر پیر گفتار خونخوار استعمار

مرگ بر امپریالیسم (مجامع دین خلق ایران ۱۳۵۱/۶/۲۰)



(۱) - ونريد ان نمن على الدين استغفوفى الا رب ونجعلهم

ائمہ ونجعلهم الوارثين (سوره قصص آيه ۴)

از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

بیاد مجاهد شهید احمد رضائی

انقلابیون همه تمرات يك زندگی پر تلاش و پرمایه را هستند . شخصیت‌های استوار و مدتی و وفادار آنها در طی برخورد های متعدد با درد های مردم رنج‌های مردم و غم‌های مردم شکل گرفته و این است که سرشار از فداکاری و شجاعت و صداقت هستند . احمد رضائی هم مانند همه انقلابیون میوه يك زندگی پر از تلاش و ماجرا است . او دوست واقعی مردم فقیر و ستمدیده بود . از کودکی در جلسات مذهبی شرکت جست و بخصوص در روزهای ماه محرم بخاطر عشق و ایمانی که بحسین بن علی (ع) و بهرمان کیلا داشت فعالانه در ترتیب دادن مجالس سوگواری شهیدان میکوشید . او در سال های ۴۳-۴۴ در تبدیل عزاداری معمولی بیک تظاهرات وسیع سیاسی در تهران نقش فعالانه داشت و خود بارها جوانان هم سن و سالش را بدور هم جمع میکرد و به بحث و تبادل نظر درباره مفاهیم واقعی قرآن میپرداختند این در حقیقت زمینه فعالیت اجتماعی بعدی او بود . در سال دوم دبیرستان در سازمان جوانان جبهه ملی ایران فعالیت داشت و در برقراری تظاهرات ضد رژیم در داخل دبیرستانی که درس میخواند کوشش جسورانه بخرج میداد و بارها باعث تعطیل دبیرستان شد . همه هم‌دوره‌هایش بیاد دارند که در آنروزها هر روز صبح زود اعلامیه ای در جا کتابی کلاشان گذاشته و با در سالن‌های دبیرستان چسبیده شده بود . این احمد بود که صبح زود برای اینکبار مخفیانه بدبیرستان میرفت . ولی فعالیت جبهه ملی در آنزمان چیزی

نبود که روح حساس و بزرگ او را از يك مبارزه بر ضد بیعدالتی راضی کند
این بود که همواره میکوشید که رفقایش را بشروع يك فعالیت جدید تر وادارد
ولی او هنوز جوان و کم تجربه بود. سال سوم دبیرستان بود که توسط پلیس
در حالی که يك ماشین چاپ را بمنزل میبرد دستگیر شد. مدتی بعد
آزاد شد. احمد با اینکه در دبیرستان شاگرد ممتاز بود ولی هیچگاه به
درس بخاطر نمره نمی اندیشید او همواره بمبارزه فکر میکرد و این بود که از
سال پنجم دبیرستان درس را رها کرد و بسربازی ارتش ضد انقلاب هم
نرفت و بصورت يك رزمنده حرفه ای درآمد. او در میان طبقات و اقشار مختلف
کارگر، بازاری و دانشجو صد ها دوست و آشنا داشت و همه او را بعنوان يك
سمبل جسارت و تحرك میشناختند. در سال پنجم دبیرستان وارد نهضت
آزادی ایران که در آن سالها قاطعانه تر از جبهه ملی قدم برمیداشت شد.
ولی وقتی که نهضت ملی با دستگیری رهبران از فعالیت باز ایستاد، بعضی
دوستانش که عمل مستقل و انقلابی را شروع کرده و سازمانی با هدف مبارزه
مساحانه تشکیل داده بودند پیوست. این تشکیلات جوان که بوسیله برخی
از دانشجویان نهضت و غیر از آنها بوجود آمده بود و بعد ها نام سازمان
مجاهدین خلق ایران را بخود گرفت ماوای همیشگی احمد شد. از آن به
بعد او همه انرژی، فکر و تلاش خود را در راه پیشبرد هدفهای این سازمان
گذاشت. احمد یازده سال تمام در راه مبارزه عادلانه مردم تلاش کرد و از همه
لذتهای زندگی و جوانی چشم پوشید. او نمونه يك رزمنده بی امان بود
نسبت بدشمن بسیار متنفذ و آشتی ناپذیر بود و با جسارت و هوشیاری تمام
توانست بترمیم خسارتهایی که سازمان در اثر تیراتمدارم پلیس متحمل شد

بود پیردازد . عمل او بخصوص در تحکیم سازماندهی سازمانی که شش سال
 تمام بطور خستگی ناپذیر در راه آن کوشیده بود ، بهترین گواه هوشیاری ،
 جسارت و تلاش خستگی ناپذیر او است . او شبهای متعدد را چشم بر هم
 زده و پلیس را از دست خویش بی نهایت بخشم آورد و متقابلاً رفقای زندانی
 زندانی و کسانی که او را میشناختند امیدوار ساخت . همین امر بود که
 پلیس بعد از شهادتش بلافاصله خبرگترا از رادیو بخش کرد ، زیرا باین
 وسیله پلیس قصد داشت تیریه ای ب مردم وارد آورد ولی برگ او هم باندازه
 زندگیش بمرجا براه بود . او وقتی که ساعت هفت بعد از ظهر دوشنبه یازده
 بهمن ۱۳۵۰ خود را در محاصره پلیس بشماع یك کیلومتر میبند با استفاده
 از چهار گلوله اسلحه اش در مقابل پلیس مقاومت میکند تا رفیقش را فراری
 دهد ، چون حلقه محاصره وسیع بود رفیق احمد گرفتار میشود ولی وقتی
 پلیس برای زنده دستگیر کردن آن حلقه محاصره را تنگ میکند ناگهان احمد
 با نارنجکی که ضامن آن کشیده شده بود بمیان پلیس می رود و نارنجك را
 منبجر میکند و چهار پلیس گشته و سه نفر زخمی میشوند و عدای از آنها -
 جراحاتی بر میدارند . از احمد چیزی باقی نمی ماند و وقتی اسلحه کمربش
 تکه تکه شد . تمام بدنش متلاشی گشت و خون پاک برفهای خیابان را رنگین
 ساخت . باین ترتیب احمد مرگرتسلیم نشد و پلیس نتوانست او را دستگیر
 کند . او اسرار تشکیلات را در گنجی دلش تا ابد پنهان داشت و بار دیگر
 مانند ایش را بخلق نشان داد . همین بود که پلیس بخشم آمد . دشمن
 حتی از تحویل جسد او بخانواده اش خود داری کرد و حتی گور او را نشان
 نداد . دشمن از انسان انقلابی در حیات و در شهادت هردو وحشت -
 دارد . درود فراوان بر احمد و نمائندگی

مجاهد دلیر خلق • درود فراوان بر پدر و مادرانیکه فرزندانى چون
 احمد را پرورده و در راه انقلاب و آزادى ايران تقديم ميکنند •
 راه او ادامه خواهد داشت • سلاح مجاهدین بر زمین نخواهد ماند —



از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فرا راه انقلاب مسلحانه ایران

مجاهد شهید رسول مشکین فام

ندس عبد الرسول مشکین فام در سال ۱۳۴۵ در خانواده متوسط در راز متولد شد . مانند دیگر بچه ها در همین اجتماع بزرگ شد . با همه بیباکی و بدیهایی . او از آنچه پدر اجتماع میگذشت تاثیر میپذیرفت ، اما در وکرتابع صرف نبود . در شیراز همزمان با دوره مدرسه و دبیرستان او ر انجمنها و محافل مختلفی فعالیت داشت (البته از آن نوعی که در ایران شناسیم) انجمنهای دینی و غد دینی و اصلاح طلبانه و صوفیگری و غیره . رسول زمانی حتی بسلك صوفیان در آمد و با آنها دم خور بود . قیام و سرکشی عشایر فارس را خود از نزدیک شاهد بود . رنج مردم قهرمانی از خودشان و وحشیگری رژیم را بخشم دید . رسول با همه جوانی خیلی باین درو آن در زده بود تا از آنچه واقعا بین عشایر میگذشت سردر بیاورد و تا حدی هم موفق شده بود ، اطلاعات اولیه نسبت به عشایر فارس و روستائیان آن دیار موجب شده بود که خوب بسرنوشت آنها علاقه مند باشد و اطلاعات خود را بعدا بصورت تجارب کالتری در اختیار سازمان قرار دهد . حوادث ۱۵ و ۱۶ خرداد تهران و شیراز آنچه پس از آن اتفاق افتاده بود او رابه درد آورده بود . رسول بتهران آمد و در دانشکده کشاورزی کرج مشغول تحصیل شد و در آن محیط امکان تماس با سازمان را یافت . رسول کنجکا و راره جو راه خود را یافت و آنچنان بسازمان و هدفهای آن دل بست که همه

چیز خود را در راه آن فدا کرد . رسول این را درك کرده بود که در شرائط کنونی جامعه ما در درجه اول بانسان فداکار، انسان مسئول احتیاج دارد نه بمهندسان کشاورز ، فقط در صورتی که تخییرات بنیادی و ریشه ای در جامعه صورت گیرد . علم و تکنیک میتواند مفید باشد و در خدمت رشد و رفاه خلق بکار افتد و گرنه تا بنیاد ستم و استثمار باقیست و تا وقتی روی پایه واقعی خود نمیچرخد امرکاری بیبوده است . چه فایده دارد کسی مهندس شود ولی در سیستمی کار کند که سرمایه داران امریکائی و نوکران آنها را فایده افتد ؟ رسول بحق فهمیده بود که استثمار در جامعه برجاست از این همه منابع مادی و معنوی که در ایران هست مردم را نصیبی نیست . اومیگفت : یاری ز حق مجوی که در روزگار ظلم

حق نیز جز بیاری باطل نمیرود . این بود که قسمت اعظم وقت خود را صرف کارهای سازمان انقلابی خود میکرد در برداشتنکده برای جنبه فیزی داشت . رسول دوران خدمت را در کردستان گذراند ، و در آنجا خوب با مردم جور خورد . فرصت خوبی بود که از مردم مبارز و دلیر کرد اطلاعات خوبی بدست آورد . ستمهایی که بر آنها میروند و انواع اجتماعی کرده تان و سنتهای انقلابی و جنبه های مثبت و منفی طبیعت و مردم را در آنجا مطالعه کند . رسول بزبان کردی آشنا بود با مردم گرم میگرفت و در شناسائی جنبه ریشه ها و خلق کرد علیه رژیم مطالبات خوبی داشت . اطلاعات او در رشته کشاورزی منبع دیگری بود برای مطالعه روستاها و تخییراتی که پس از اصلاحات ارضی شاه حاصل گشته است ، بسود

او از نزدیک با آگاهی همراه با احساس مسئولیت باد حقان تماس می گرفت و برای مثال آه کلیه شرکتهای سهامی زراعی که در سراسر ایران تا آنزمان تاسیسی شده بود و تعدادشان به دوازده میرسید • بضا وین — مختلف بازدید کرد • رسول در تهیه کتاب "روستا و انقلاب سفید" بررسی شرائط رستاهای ایران که از طرف سازمان مجاهدین منتشر شد ، نقش عمده ای ای داشت • پرکاری رسول و پشت کار او که برای انجام وظایف سازمانی خود داشت برای همه برادران آموزنده بود • خستگی نمیشناخت وقتی که بکار مشغول می شد خود را بکلی فراموش میکرد و بطور کامل در امر نبرد در سازمان انقلابی خود حل شده بود • او نسبت به مسائل و وظائف احساس مسئولیت میکرد و در نتیجه رساندن کارها بسیار کوشا بود • یکبار که قرار شده بود تحلیلی را با توجه به مدارکی که در اختیار گذاشته شده بود تنظیم کند يك هفته لاینقطع روزانه ۱۶ ساعت کار کرده بود • اینها همه ناشی از اهمیتی بود که رسول برای کار سازمان داده شده قائل بود • مبارزه با رژیم دست نشانده و سلطنتی موجود مبارزه در راه احقاق حقوق زحمتکشان ، مبارزه مسلحانه در راه برداشتن موانع راه ترقی و تکامل خلق هیچکدام جز با عمل سازمان داده شده و کار مداوم و تشکیلاتی امکان پذیر نیست • این حقیقت را رسول خوب باور داشت • آنچه در رسول بطور آشکار دیده میشد انصاف بود ، اگر از کار او انتقاد میکردی حتی اگر قبول نداشت بلا فاصله جواب نمیداد ، بلکه روی آن فکر میکرد و چه بسا با کمال قوتی از خود انتقاد میکرد همین خصلت انصاف داشتن او موجب رشد فکری و عملی برای او بود • رسول کمتر میشد در قضاوت نسبت با افراد ، سازمانها ، جنبشها جنبه های مثبت قابل استفاده را فرا میگرداند •

خود را بسختی سپردن و انتخاب راه سخت و بالا بردن قدرت تحمل، کار همیشگی او بود. رسول بارها برای بالا بردن قدرت استقامت خود همراه با برخی از برادران از طریق دریند و قلعه توجال بشهرستانك رفته بود در حالیکه روزه داشتند. کاری که از لحاظ خوشحالی و با توجه به هدف آینده بسیار مفید بود. ساده زیستی رسول چشمگیر بود. بزندگی کارگری و دهقانان خیلی علاقه داشت. وقتی برای جامعه گردی که جز برنامه های سازمان است بجنوب شهر تهران یا نقاط دیگر میرفت، با شوق تمام لباس پاره پوره میپوشید و بقیایه مردم محرم یعنی کسانی که بدانها عشق میورزید دریافت می کرد، بطوریکه شناسائی او دشوار بود يك خاطره جالب اینکه: در یکی از گردشها در کردستان آنقدر ره خود را هم در دبا گدای محله نشان داد، و با او آنقدر دوست شده بود که گدای محل با پیشنهاد کرده بود با هم بگدائی بپردازند. کار رسول در جور خوردن با توده خیلی درس بود. رسول خود نمیگفت که از مرگ نمیترسد و این امر بارها در عمل او ثابت شد. خود در پیشنهاد کار و عمل را میداد و خود قبل از همه داوطلب آن بود. همیشه خوب عوامل مثبت یاری کننده برای هر طرح را میپذیرفت و با شجاعت انجام آنها را بعهده میگرفت رسول از روحیه تهاجمی برخوردار بود. رسول از طرف سازمان بمناطق خلیج فارس فرستاده شد تا کارهای آنرا که در آن مرحله لازم بود انجام دهد و این امر با وجود خطراتی که داشت بسیار زیرکی خوبی انجام داد. بعد با انقلاب فلسطین پیوست و سپس برای نجات شش نفر از برادران هواپیمای ایرانی را که برادران زندانی در آن بودند

و برای تحویل آنرا بایران میبردند، از مسیر رمانحرف کردند. بالاخره برادران نجات یافتند و پس از مدت کوتاهی با انقلاب فلسطین پیوستند. رسول کار فکری و قلمی را هم خوب انجام میداد. او را هرگز بیکار نمیدیدی همیشه مسئله فکری دم دست داشت. تمرکز فکری و عملی او برای همه آموزنده بود. رسول بسیاری ادعا بود و عجیب خود را مدیون سازمان میدانست و همیشه از ارزشی که کار در سازمان برای او داشته یاد میکرد. صفت خوب دیگر رسول داشتن روحیه شاد بود او حتی در برابر مشکلات میخندید. رسول را ناراحت میدیدی اما غمگین نمیدیدی. حالت شاد بودن دائمی او در حفظ روحیه و اعصاب و فعالیت فکری و علمی خود او و رفقای مؤثر بود. رسول از شرائط استثماری رنج میبرد. بارها با بمیان آمدن مسئله استثماریك انسان براستی اشك در چشمانش حلقه میزد. هیچ چیز باندازه استثماری تنفر او را بر نمیانگیخت. در سفری که برای دیدن خانواده اش و بیشتر برای حل مسئله امنیتش بیشتر از وقتش بود، در غمخواران و همسایگان و مردم محل آشنائی بیشتری پیدا کرده بود. وقتی نقل میکرد که: خود دیده است پدری دختر خردسال خود را بیک پیرمرد شروتمند داده و وقتی علت را از پدر جویا شده از بین کلام او فهمیده بود که علت فقر و تنگدستی او است "اشك در چشمانش حلقه میزد. رسول ریشه استثماری این موضوع را چنین بیان میکرد میگفت: پدر این دختر قبلاً کفاشی میکرد و خود صاحب يك دكان بود ولی حالا کفشی با استفاده از امکانات انحصاری و وابستگیهای خارجی و داخلی اگر کفاشان خرده پا را در خود هضم کرده و از کار بیکار نموده است و او نیز مانند هزاران کفاشی جز در یگراز کار افتاده و از شدت تنگدستی

مجبور شده یا شوهر دادن دختر آنها این چنین يك نان خور از عائله خود کم کند . درد های مردم بسختن او را بدرد میآورد و همین درد مردم بود که او را بمبارزه پیگیر و تدارك مبارزه مسلحانه و امید داشت . او وفاداری بخلق و مسئولیت نجات جامعه از قید ستم را هرگز از یاد نبرد .

رسول پس از اتمام تعلیمات نظامی در پایگاه الفتح ، مخفیانه بایران برگشت و مدتی درسختن شرائط با برادران خود بود . پس از مدتی که بانجام وظائف سازمانیش مشغول بود همراه برادر بزرگ ما محمد حنیف نژاد با سارت رژیم افتاد . رژیم از ترس خشم خلق حتی حاضر نشد از آنچه بر او در زندان و محاکمه گذشته چیزی بروز دهد و رسول بدون شك مقاومتی شگرف کرد . مقاومت و شهادت رسول نمونه بود بطوریکه وقتی در زندان ساواک از او میخواستند که آدرس دوستان خارج از کشورش را در اختیار بگذارد و یا نامه بنویسد که آنها بایران بیایند . او در جواب گفته بود " نه نامه مینویسم و نه آدرس میدهم " و همین کار را هم کرد .

رسول در چهارم خرداد ۵۱ با چند تن دیگر از برادران ما بدستور شاه تیرباران شدند و بشهادت رسیدند . رسول در طول حیات خود کوشش بخلق خود ابرای دین کند و چنین کرد . برای او عرض عمر مهم بود نه طول آن . برای رسول همانطور که حسین بن علی (ع) گفته است زندگی چیزی جز عقیده داشتن و جهاد در راه آن نبود . رسول یکبار میگفت در انقلاب باید تلفات زیادی داد و نباید از آن ترسید . میگفت: من فکر میکنم وقتی شروع کنیم با احتمال زیاد خیلی از کادرهای خوب خود ما را از دست خواهیم داد . رسول از هر جهت برای ما درس بود . رسول نمونه يك جوان آگاه بود که خود را فدای راه آزادی خلق کرد و در راه مبارزه هم خود تکیه

از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فرا راه جنبش مسلحانه ایران

مجاهد شهید محمد بازرگانی

بازرگانی در سال ۱۳۲۵ در رضائیه متولد شد. دو ساله بود که پدرش را از دست داد و در شرایط سختی قرار گرفت. باوریکه تامین وسائل تحصیل او و برادرش برای خانواده دشوار بود. بالاخره محمد بتهران آمد و دانشجو مدرسه عالی بازرگانی شد. محمد در دوره دبیرستانی هم جوانی بود پرتحرک ضد ظلم و پرشور. او جوانی پراتیک بود و در هرکاری پیش قدم میشد. در محرومان جامعه و ایدین اینهمه ستم و تبعیض را و هرگز آرام نمیگذاشت. او درست برخلاف آن بود که دستگاه های تربیتی رژیم میخواهد. دستگاهها تربیتی رژیم میکوشند نوجوانان را به یاره بافیهای خود مشغول و دل خوش کنند، آنان را بفساد بکشانند، و مغز آنها را از شنیدن و درک حقایق اجتماع ببندند.

بازرگانی نمونه ای است، درس است برای جوانان ما که شخصیت انسانی و عقل و فکر خود را بدست برنامه های استعماری و استثماري رژیم نسپارند. آری محمد بازرگانی نمیخواست برده شود. او آزادی را دوست داشت. همواره مترصد آن بود که بفکر نو و عمل تکامل دهند. های دست یابد. در یکی دو سالی که جنبش مسلحانه خلق کرد علیه رژیم دست نهانده شاه جریان داشت کمتر اخبار آن بگوش مردم میرسید، محمد بازرگانی کوشید خود را به کردستان برساند. بقصد آنکه بجنبش مزبور پیوندد. ولی وقتی بدانجا رسید

متأسفانه جنبش کردستان موقتاً شکست خورده بود. محمد یارزرگانی در سال ۱۳۴۵ سازمان مجاهدین پیوست. پرکاری و فعالیت و اتکا بخود او بسیار چشمگیر بود. جدیت او در کارهای سازمان نمونه بود. در سال ۴۹ بتوصیه سازمان برای دیدن تعلیمات نظامی فلسطین اعزام شد و در مذاکرات با الفتح شرکت داشت. هنگامی که در آنجا دوره میدید (شهریور ۴۹) حمله امپریالیستی ارتجاعی ارتش ملك حسين به انقلاب فلسطین انجام شد و محمد در کنار برادران فلسطینی بود علیه نوکران امریکا در اردن جنگید و از انقلاب فلسطین دفاع کرد و این افتخار را یافت که دوشاد و برانقلابیون فلسطین علیه رژیم دست نشاندۀ ملك حسين که نوکران امریکا و اسرائیل است بجنگد. در رتائیز ۱۳۴۹ مخفیانه به ایران بازگشت، در حالیکه دست آورد های انقلابی گرانبها که پشتوانه آنها خون دهها فلسطینی بود به همراه آورد او به عضویت کادر سازمان مجاهدین درآمد و با ناصر صادق توانا مسئولیت تدارکات سازمان را بعهده گرفت. او که قبلاً در زمینه الکترونیک تجاری برخی کارهای الکترونیکی را کمبرای عملیات انفجاری و غیره نیروی بود در سازمان بعهده گرفت. شجاعت و شهامت و قاطعیت در عمل از خصوصیات وی بود در نشان دادن خشونت انقلابی در برابر دشمن و تسلیم ناپذیری برای همه سر مشق بود. باززرگانی در شهریور ۱۳۵۰ به اسارت سازمان امنیت در افتاد. شکنجه های وحشیانه ئیرا تحمل کرد و از خود پایداری شگفت انگیزی را نشان داد. در دادگاه نظامی نیز با شجاعت تمام از هدف سازمان انقلابی خود دفاع کرد او گفت: وقتی تاریخ ایران را ورق می زنیم هیچ دورهای را نمیتوان یافت که خلق ما برای گرفتن حق خود در مقابل حکومت استعمار ساکت نشسته باشد.

هر سال عددهای زیادی را به محاکمه میکشند و محکوم میکنند . امروز نوبت ماست که بعنوان توطئه محاکمه می شویم . توطئه گرواقعی ما هستیم یا اینها که مارا بمحاکمه کشیده اند هیچ توطئه ای موفق بغرو نشاندن شعبله های کامل آزاد یخواهی نشده است با گفتن این مسائل باید توضیح دهیم که چرا اینطور است ، چرا تاریخ معاصر با خون جوانان رنگین میشود ؟ چرا گروه های مهاجم پیوسته رشد میکنند ؟ چرا این فرزندان خلق در کارهای خلق هستند . اینها اگر بخواهند از همه چیز برخوردار شوند میتوانند ، ولی چرا اینطور بی باکانه روانه زندان میگردند و یاد ر مقابل جوخه آتش قرار میگیرند معلم الا اجتماعی انقلابی به همه این سوالها پاسخ میدهد جامعه شناسی انقلابی میگوید : زیربای هر جامعه اگر استثمار باشد قطعاً مبتنی بر استثمار طبقه زحمتکش است . اگر جامعه طوری باشد که یک عده کار کنند و یک عده دیگر از دست رنج آنها ایتفاده کنند ، جامعه به هیچ جا نمی رسد بهره کشی انسان از انسان خیانت بسر نوشت بشریت است . بهره کشی از باب از رعیت و سرمایه دار از کارگر فطریه عامی رژیم را عوض میکند . در قرآن آمده است که : نه بحق دیگران تجاوز کنید و نه بپذیرید که بشما تجاوز شود . شبکه عریض و طویل بانکها که اساسشان بر رباستوار خواری است و هزاران فامیل مثل فرمانروائیان علم و ایلقانیاں ، تمام منابع جامعه را بخود اختصاص داده اند و تمام ثروتها را نزد خود انباشته اند . موسسات انتفاعی چاره ای ندارند جز اینکه یا بهره بیشتری ببرند یا تعطیل شوند . این پولها در کاباره ها ، پشت میزهای قمار و سالنهای رقص و اماکن دیگر خرج میشوند از همین جاست که مجالس فمایشی و قلابی تاسیس میشوند و از فرهنگ و هنر جز یک پوسته تو خالی چیز دیگری باقی نمی ماند .

تب گمراه کننده و توجیه کننده عمال و خائنین چون مصباح زاده و مسعودی ها و هستند که با انتشاراتی چون زن روز و توفیق باعث رواج فساد میشوند . خلاصه اینکه در جامعهای که زیر بنا استعماری است مذهب نیز به صورت آلت دست برای رسیدن به مقاصد هیئت حاکمه درآمده ، هیئت حاکمه از مذهب بعنوان مؤید سیستم اقتصادی خود استفاده میکنند ؛ بازرگانی در دفاعیات پرمغز و شجاعانه خود نمونه‌هایی از وطن فروشیهای رژیم و تاریخ سرمایه‌های ملت را مثال می‌آورد ، از دخالت و نفوذ کامل امریکا و اسرائیل در شئون مختلف کشور بخصوص جنبه های اقتصادی سخن گفت و اضافه کرد .

آیا اینها وطن خلق را می‌فروشند یا ما ؟ اینها خیانت میکنند یا ما ؟ قضاوت با ملت است . مردم زیر فشار اقتصادی قرار دارند . چرا نباید مردم در مقابل امپریالیسم - قدرت ابتکار را بدست گیرند و چرا نباید قادر به جلوگیری از اجرای طرح موجود باشند در قرآن آیهای است که میگوید : چرا در راه خدا و مردان و زنان و کودکان در مانده که انتهای آرزویشان رهائی از قید ستمکاران استبداد بر نمی‌خیزد ؟ تاریخ نشان میدهد که از کاوه آهنگرتا کارگران چیت سازی در اثر آزدید و هوشیاری سیاسی راه خود را بهتر شناخته و بسوی انقلاب پیرو میروند ، کما اینکه هم اکنون عده ای - سلاح بدست گرفته اند . بخلیل سلمانی درود میفرستیم . از این پس میان خلق و رژیم چیزی جز در یائی از هول هیچ وجود نخواهد داشت با تجارب تاریخی ۵۰ سال اخیر هیچ راهی بجز مبارزه مسلحانه بمقتصد نمیرسد . ملت از راه تجربه آموزی شیوه های مختلف بدست آورده . پس از گذشت ۶۵ سال از انقلاب

مشروطه چه راهی بجز درد ست گرفتن اسلحه باقی میماند؟ بی تردید خلق
صرفاً بندای خطیبانی گویا نمیدهند که کلاهشان سربس است. جنگ چریکی
آغاز شده است. این جنگ در شهرها ادامه دارد و ایجاد پایگاه سیاسی خواهد
کرد. برای جلوگیری از تلفات بیهوده استفاده از عمل انفجاری تجویز صحیحی
است، تا آنکه دشمن نابود نابود باد"

محمد بازرگانی شهید، فرزند وفادار و شجاع توده مجاهد فدائی خلق ایران
چنین از هدف انقلاب مسلحانه ایران، از هدف سازمان خود دفاع کرده.
مردانه ایستاد و جان در راه خلق خود و عقیده پاک و انسانی خود گذاشت و در ۳۰
فروردین ۵۱ همراه سه تن دیگر از همزمانش بشهادت رسید و نهال نبیره
مسلحانه رهنائی بخش خلق ایران را با خون خود آبیاری کرد.

از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فلرا راه انقلاب مسلحانه ایران

مجاهد شهید محمود شامخی

محمود شامخی در سال ۱۳۲۵ در خانواده ای اهل کاشان، در تهران متولد شد. در همان منطقه جنوب تهران که خانه شان بود بمدرسه رفت و بعد دبیرستان خود را در دبیرستان علوی تهران گذراند و از شاگردان ممتاز کانجا بود. ونسب خوب در او ممکن بود آینده خوبی برای دست و پا کند اما خود او چنین نخواست. آینده ای که او برای خود ساخت پراز رنجها و مشقات بود. او تمام این راه را با اراده و تصمیم طی کرد و تمام مشکلات را پذیرا شد. محمود بدانشکده حسابداری شرکت نفت رفت اما دلش جای دیگر بود. او از سال دوم دیگر دل بدانشگاه بست. و تمام وقت و فکر خویش را در راه سازمان بکار بست. محمود شامخی، مجاهد شهید این ضرورت انقلابی در جوامعی نظیر جامعه ما را درک کرده بود، که در راه انقلاب، برای پیش برد امر مبارزه و برای موفقیت در انجام مبارزه های، مناسب با شرایط پلیس باید بطور موقت روی عواطف خانوادگی پا گذاشت. او علیرغم عاطفه شدید خود، از خانواده جدا شد و بیبها نه سفر و گردش اولانی از خانواده دور ماند، تا بتواند تمام وقت خود را صرف مبارزه کند و در راه تدارک مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدورو بیگانه پرست محمد رضا شاه بکوشد. او بدستور سازمان — انقلابی — همراه با عدای دیگر از همزمانش برای کسب تعلیمات نظامی راهی فلسطین شد پس از چند ماه درگیری با

مشکلات، وقتی آماده سفر از دوی فلسطین بود همراه با چند تن دیگر از همزمان در دوی بزدان عمال انگلیس افتاد تا بستان گرم و شرائط غیر انسانی زندان آنجا را پس از سه ماه تحمل کرد و هنگامیکه جمع شش نفری آنها را برای تحویل به پلیس ایران با هواپیما به ایران می بردند دستجمعی هواپیما را متحرف کردند و در بغداد پیاده شدند. این کارها همراه با مخفی کاری انجام میگرفت. بوق و کرنای رژیم کوشیدند اقدام مجاهدین را در نجات جان خود را عملی تروریستی معرفی کنند همانگونه که اقدام آزادخواهان و انقلابیون سایر مناطق و جهان را تروریسم مینامند. رژیم کوشید آنها را قاچاق چی معرفی کند، ولی حوادث نشان داد که دزد و قاچاقچی واقعی کیست؟ مجاهدین هستند یا خود شاه و اشراف و دیار پهلوی که کوس رسوائیشان را در چهار سوق دنیا بارها بصداد آورد مانند؟

مجاهدین برای تجربه آموختن از انقلاب فلسطین و دلیل هدفهای مشترک و وحدت در سلاح به فلسطین میرفتند. آری علیرغم شاه، مردم ایران پیوند خود را با انقلاب فلسطین هرچه بیشتر نشان داده و میدهند. بگذارید رژیم شاه مزدور انقلابیون، فدائیان و مجاهدین را خرابکار معرفی کند. در راه حق هر تهمتی را باید تحمل کرد. مردم ما هم خوب معنی حرفهای رژیم را میداند رژیم وقتی سیگوید خرابکار مردم میدانند یعنی يك انقلابی، یعنی يك فسادائی خلق، یعنی يك چریك، یعنی يك مجاهید. مگر بوقهای تبلیغاتی شاه رزمندگان فلسطین و ظفار و انقلابیون ایرلند و ویتنام و هزاران جای دیگر را خرابکار تروریست، شورشی و آشوبگر معرفی نمیکند؟ چه افتخار بالاتر از اینکه انسان خرابکار رژیم محمد رضا شاه باشد. انسان آرامش.

جبهه‌ی چپ‌الگرای و دزدان بین‌المللی را و نوکران آنها را بر آشوبند. دروغ‌های هیتلری و گوبازی رژیم محمد رضا شاه و اربابان او واقعیتها را قاب نمی‌کند محمود شامخی مجاهد و انقلابی همراه با بقیه همزمانش، بالاخره به فلسطین پیوست و از تجارب خوبی بهرمنند گشت. او که خود را از لحاظ کار تشکیلاتی جوانی کار کرده و با تجربه بود خیلی خوب میتواندست مشکلات و مزایای یک انقلاب در حال عمل را مشاهده کند و خود را برای آینده انقلاب ایران محبوبتر سازد. و سرانجام هنگامیکه چندین ماه پیش از شهادتش با ایران مراجعت کرد، دست - آورد های بسیار با ارزشی را برای برادران مبارز خود به همراه داشت صداقت و خلوص محمود که نظیر بود، او وقف هدفش بود، وقف راه نجات خلق هرکاری ولو بسیار کوچک را اگر بنفع جنبش نبود کنار می‌گذاشت او تجسم خوب حل شدن در امر نبرد بود. برای جنبش ضد استعماری، ضد امریکائی و ضد سلطنتی خلق ایران مهم بود، نه چیز دیگر. به همین دلیل هرگز از کوشش فکری یا علمی برای تجارب خود دریغ نداشت، برای او اصل اینکه کارش در خدمت انقلاب تمام شود، مشکل بودن و کیفیت کار برای او جبهه فرعی داشت به همین دلیل از بسیاری کارها که معمولاً خیلی از افراد در پذیرش یا انجام آن از خود تردید و شامل نشان میدهند، او استقبال میکرد و بسادگی انجام میداد. عمل او در این مورد نمونه بود. محمود خیلی خوب اهل فکر کردن بود، فکر کردن برای او عادت بود. همیشه موضوعی فکری دم دست داشت بسیار کم میشد که با او هم‌نشین شوی و از او مسئله‌ای را در مورد امر مبارزه و تکامل آن نشنوی. محمود شامخی مجاهد شهید که در پایگاه الفتح بنام ابو عامر معروف بود خوب مشکلات را ارزیابی میکرد، آگاهانه خود را آماده خطرات مبارزه مینمود. یکبار یکی از دوستانش گفته بود: کسی که امروز مبارزه میکند باید خود را برای کشته شدن

میکند باید خود را برای کشته شدن آماده کند . " و او بخوبی خود را آماده کرد .
بود .

محمود کم فکر کردن روی مسائل را نمیتوانست بپذیرد او همواره دؤستانس را
بفکر و تامل روی قضایا توصیه میکرد و خود نمونه تامل و ریزبینی بود . محمود
شامخی مجاهد شهید در تماس با مردم بسیار پر حوصله و دلسوز بود جامعه
گرد یهای او در مناطق مختلف تهران و شهرستانها ثمرات خوبی برای سازمان
ما ببار آورد . او از ساعتها پای کپ و در دردم مردم عادی نشستن خسته نمیشد و
بسیار خوب از توده میآموخت . بیان خوب و ساده او دوستان با ارزش را بین
الباقات محروم برای او ایجاد کرده بود ، که بموقع میتواند از آنها استفاده کند
برای محمود مسلمانی و انسانیت در عمل مخصوصا در راه رهایی توده خلاصه میشد
بهمین دلیل هیچگونه سوءاستفاده و ونیزنگ را نمیتوانست قبول کند . محمود همیشه
امور جزئی و کوچک را که غالبا از پین چشم انسان میگذرد دست کم نمیگرفت . با
حوصله تمام اخبار تجارب علمی یا فکری هر چند کوچک را بخاطر میسپرد . کار او
در استفاده از امور جزئی گاه بکار کسی شباهت داشت که میگویند . او آب کره
میگیرد . اما او عملا در راه مبارزه از هیچ چیز ، چیز میساخت . آری يك انقلابی
باید از همین امور موجود در محیط خود ، تجزیه بیاورد از همانها استفاده
کند از همان اموری که غالبا بی فایده بنظر میرسد . محمود میدانست که مبارزه
هنر است . هم هنر ، هم فن و هم در عین حال علم ، هنر استفاده از آنچه هست
برای آنچه نیست ولی حتما میتواند باشد . محمود شامخی شهید تجربه خوبی
در تربیت خود داشت برای رفی نقائص فکری و جسمی خود که لازمه يك

انسان انقلابی نظیر او بود بکوششهای زلّی دست میزد و سرانجام خود را
 به مرحله بهتری تکامل میداد. او از طریق تربیت خویشتن و اجرای خوب برنامه
 خود سازی که جز برنامه سازمان مجاهدین است، بخوبی توانست تکامل فکری
 و جسمی خود را افزایش دهد. بازگشت او بایران برای سازمان مجاهدین
 محترم بود او مدتی که در داخل کشور بود همراه با برادران مجاهد بسیار
 خوب کار کرد و بر تجربیات سازمان افزود. شهادت او در عین حال که خسارتی
 داشت، خود محرک جدیدی است که یاران و نیز جوانان خلق ایران را توان
 تازه ای میبخشد در این مدت محمود عملیات متعددی را علیه دستگاههای
 نظامی و پلیسی رژیم و یخماگران منافع رنج بران انجام داد یا رهبری کرد.

شهادت و پایداری مجاهد شهید محمود شامخی، همزمان او و همه خلق -
 ایران را برای مبارزه بی امان علیه رژیم جنایت پیشه ایکه کشور و ملت را به بیگانه
 فروخته است و با سارت انداختن خلق ایران و کشتن جوانانش، یخماگر پیرای -
 امپریالیستها را تامین میکند، معصومتر خواهد نمود.

محمود شامخی دلیر و مجاهد اولین یا آخرین کسی نیست که در این راه مقدس
 و شریف جان میسپارد. هستند دوستانی مصمم و دلیری که سلاح او را بر
 گیرند و دشمنان خلق را بسزای جنایتشان برسانند. از تلفات نباید ترسید
 این گفته یکی از انقلابیون بزرگ معاصر است. راه انقلاب راهیست "زاینده
 عابر" عابری که برخاک می افتد، عابران دیگر جای او را می گیرند و براه او
 ادامه میدهند. وجود توانائی که بتمام نیرنگهای دل خوشکنک محیل پشت
 زده و در راه خلق آرمان خلق خویشتن در راه برپا داشتن حکومت

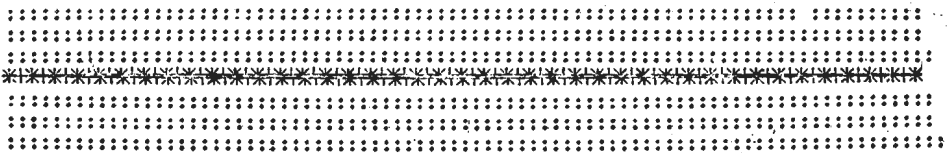
حافظ منافع مردم ، در راه ایجاد جامعه ای که در آن رنگی از ستم و استثمار نیست و بتعبیر دیگر در راه ایجاد جامعه ای که در آن خدا حکومت میکند نیست . محمد رضا شاه ثا پای جان مقاومت میکند ، بزرگترین لیل علیه کسانی است که میکوشند جوانان ما را به بی هدفی و ماجراجویی متهم کنند . همین پامردیها و شهامتها و فداکاریها ، رژیم سیاه محمد رضا شاه و اربابان امریکائی او را هر چه بیشتر رسوا میکند که میخواهند به مردم بقبولانند که باصللاح انقلاب آنها برای کلایم کاری کرده است . وجود جوانان روشنفکر که بعنوان بخشی از خلق و پیشاهنگ خلق پرچم مبارزه مسلحانه را علیه یغماگران منافع ملت برافراشته اند و هدفشان نجات کارگران ، دهقانان و همه استثمارشدگان و ستمدیدگان اجتماع ماست . آری وجود این جوانان هشدار دهنده به کسانی است که هنوز به مسئولیت خویش در قبال ملت پی نبرده و یا بدان عمل نکرد مانند وجود جوانان رژیم فداکار مانند محمود شامخی بیدار باشی است برای کسانی که در مبارزه بی امان علیه رژیم ستمکار و سیاه محمد رضا شاه از تمام امکانات و قدرت استفاده نمیکند . وجود جوانانی چون شامخی سندی است برای آنان که میخواهند در قدرت خلق ما را برای فداکاری در راه آزادی بسنجند وجود محمود شامخی ها گواه تاریخ نسلی است که برای درهم شکستن قدرت استبدادی رژیم مزدور پهلوی از هیچ گونه فداکاری دریغ نکرده است . جوانانی مانند شامخی افتخارات هستند که برپیشانی خانواده های داغدار ما می درخشید . گواه اراده آهنین خلقی هستند که عزیزترین جوانانش را در راه رهایی از ستم ، در راه خدا قربانی میدهد و حاضر نیست در برابر دشمنان قسم خورده چون محمد رضا شاه سر تسلیم

فروید آورد .

مادر محمود شامخی هم به صف مادر رزمائیهها، مفیدیها، و مفتاحیهها پیوست
مادرانی که در صف طولانی و یار با آغوشی باز عزیزان خود را وداع می
کنند آنها را در راه رهایی خلق به میدان می‌فرستند . و افتخار میکنند که
چنین فرزندی داشته‌اند . افتخار به چنان خلق و چنان شهید و چنان پدر
و مادرانی .

آری خلقی که بداند چگونه و در چه راهی باید بمیرد هرگز نمی‌میرد مجاهد
شهید محمود شامخی در روزهای آخر شهریور ماه ۱۳۵۱ پس از یک درگیری
مسئله خانه با سارت افتاد و در زیر شکنجه شهید شد .

آری در جاده خونین و سرخ‌رنگی که آزادی خلق ایران منتهی خواهد گشت
عابری دیگر دلاورانه بخاک افتاد . جان در راه رهایی خلق خود گذاشت .
ستاره ای دیگر در آسمان قهرمانیهها و فداکاریهای خلق درآمد و مبارزان
درخشید و سوخت تا مشعلی باشد، فراراه آنان که چشمی یابنده دارد
پاکترین دین‌های ملت غیور ایران بر مجاهدانش باد .



از زندگی انقلابیون سرسبگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشمولی فرا راه انقلاب مسلحانه ایران
 مجاهد شهید محمد حنیف نژاد
 محمد حنیف نژاد در سال ۱۳۱۷ در خانواده ای فقیر در تبریز دنیا آمد
 تحصیلات ابتدائی و متوسطه اش را در دبستان امام و دبیرستان های منصور
 و فردوسی گذراند. آنطور که خود میگفت، در این دوران بیشتر با فرزندان
 کارگران و باربران که از لحاظ اجتماعی همردیف او بودند، هم نشین و معاشرت
 او علیرغم وضع اقتصادی بد خانواده اش توانست بدانشگاه راه یابد و در سال
 ۴۲ در رشته ماشین آلات کشاورزی فارغ التحصیل شد. فعالیت های اجتماعی
 همواره جزئی از زندگی محمد حنیف نژاد بود. از دوره دبیرستان در هیئت
 های مذهبی بفعالیت پرداخت. ولی این فعالیتها نتوانست روح تشنه او را
 سیراب سازد. همیشه در این فکر بود که شرائطی را که باعث فقر توده مردم
 و بهرزی اقلیتی شده است، چگونه باید از بین برد با ورود بدانشگاه فعالیت های
 او چند برابر شد. او نماینده دانشجویان دانشکده کشاورزی در جبهه ملی و
 عضو فعال نهضت آزادی و مسئول انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده —
 مزبور بود. در هر جمعی که وارد میشد تحرک و فعالیت بیشتری بدان میبخشید
 ورود او وسعید محسن به نهضت آزادی موجب شد که روش نهضت بمقدار زیادی
 تغییر کند و سران آن بیش از پیش احساس مسئولیت کنند. و روز پیش از
 رفیاند قلابی شاه در بهمن ماه ۴۱ از طرف ساواک ربوده شد و زندان —
 انداخته شد. هفت ماه در زندان قزل قلعه و قصر بود.

قصر بود . در آنجا هم از فعالیت باز ایستاد و با تشکیل جلسات سخنرانی و بحث و انتقاد ، برخی از رهبران محافظه کار جبهه ملی را بباد انتقاد میگرفت بطوری که بعضی از آنها رنجیده خاطر شدند . یکبار که در زندان قزل قلعه به خاطر اعتراض با اقدامات غیر قانونی رژیم دست باعتصاب غذا زدند و دانشجویان دانشگاه نیز بطور فداکاری از آنها در دانشگاه اعتصاب کرده بودند چند تن از سران محافظه کار جبهه ملی ، بدون مشورت با دیگر زندانیان اعتصاب غذا را شکسته و میکوشیدند ، که دیگران نیز اعتصاب را بشکنند . معتمد خطاب بآنها و سرهنگ رئیس زندان میگوید : ما اعتصاب را تا تحقق خواسته هایمان ادامه میدهم ، و برای آنکه آنها را بتصمیم خود واقف کند وصیت نامه خود را از زیر بالش بیرون آورد و بآنان میگوید که : شما خیال میکنید ما شوخی میکنیم ؟ این صراحت و استقامت حنیف نژاد موجب تقویت روحیه زندانیان و ناراحتی رهبران محافظه کار آنروز میگردد . در همان زندان قزل قلعه بود که براهنمائی آیه طالعانی با قرآن آشنا شد ، و بمطالعه عمیق آن پرداخت . و از آن درسهای آموزنده ، زیاد گرفت . اهمیت هدف و جدی دانستن مبارزه همیشه برای حنیف نژاد اصل بود وقتی پدرش پسری با نگرانی تمام و امید داشت اندک برای اطلاع از حال او از تبریز به تهران آمده بود و برای ملاقات برب قزل قلعه رفت چنان با روحیه قوی و شاد با پدرش برخورد کرد که برای کسانی که از وضع او و پدرش مطلع بودند ، جالب توجه بود . این امر با توجه بسطح مبارزات آنروز خیلی خوب بود در زندان قصر نیز آرام نداشت ، بهر وسیله میخواست بجنبش خدمت کند و مطالبی را در زندان تهیه میکرد و بواسطه مختلف آنها برای دوستانش به

بیرون میفرستاد ، او در چنین شرائطی از اندیشه مبارزه جدا نبود پس از فراغت از تحصیل در سال ۴۲ بخدمت سربازی رفت . نه ماه در سلطنت آباد تهران و نه ماه دیگر را در مرکز توپخانه اصفهان گذراند . در دوران خدمت وظیفه با ارتش آشنا شد و از هر چه مثبت بود پند گرفت از نظامی که در محیط ارتش حکمفرماست تا تعلیمات نظامی ، همه برای او درس بود . در آنجا بود که به مطالعه کتابهای نظامی پرداخت و حتی بسیاری از کتابهای نظامی را از کتابخانه های پادگانها بطور پنهانی برداشته و مطالعه میکرد و دید نظامی و سیاسی خود را بالا برد . او همیشه فکر میکرد که چگونه میتوان جنبش آزادی خواهانه ملت ایران را از بن بست درآورد . جریانات قبل و بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اتفاق افتاده بود و بینش درست محمد او را باین نتیجه رسید ، بود که مقابله با رژیم راهی جز راه تفنگ وجود ندارد . پس از بازگشت از نظام وظیفه برادر و همفکرش سعید محسن و چند تن دیگر را ملاقات کرد و آنها فکر خود را در میان گذاشت ، پس از مدتی مطالعه و جمع بندی از حوادث و مبارزات ایران و جهان مخصوصا با مطالعه در روز ، احزاب سیاسی ایران و علل شکست آنها با نتیجه رسیدند ، که دوران کارهای رفورمیستی گذشته است . تنها راه مبارزه ، انقلاب مسلحانه می باشد . ولذا در شهریور ۱۳۴۴ هسته اولیه سازمان مجاهد را بوجود آوردند . مجاهد شهید محمد حنیف نژاد قرآن را مطالعه میکرد . مطالعه عمیقی و توجه به مفاهیم عمیق قرآن میرد اخت و به خواندن آن آگفائی اعتقاد آن به اصالت قرآن و مفید بودن آن برای حل مسئله مبارزه ، از روی نقد نبود . او بادی علنی و انقلابی مجهز بود . و با چنین دیدی به مطالعه قرآن

پرداخت • قرآن را با دید علمی و انقلابی کمتر مطالعه کرد ماند • ولی
حنیف نژاد قرآن و اسلام واقعی را از دریچه علم و انقلاب مینگریست
او با همان جدیت مکاتب فلسفی و اجتماعی و انقلابی عصر حاضر را نیز
مطالعه میکرد و در آنها نیز حقایق و جنبه‌های مثبت فراوان میدید •
نمی توانست قبول کند که انسان بعلمت عدم اطلاع از امری به مخالفت
با آن بپردازد • برای او حل معانی که انسان و بخصوص انسانهای —
کنونی و میردم در دیند و استثمار شده جامعه ما با آن روبرو هستند مهم
بود • این مسائل را باید به درستی حل کرد • هر نظری که انسان را در
راه تکامل هدایت کند، هر مکتبی که انسانهای بنزجیر کشیده را آزاد سازد
تکامل دهند است و باید آنها را در حساب مبارزه وارد کرواژ آن استفاده نمود
او این بینش را از قرآن یاد گرفته بود که میگوید: بکسانی بشارت بده که
بسرخشان و راه حلهای مختلف گشود میدهند و از میان آنها آنچه را بهتر است
انتخاب میکنند :

سازمان ما خود را مدیون دانش حنیف نژاد و زحماتی که او همراه با دیگر
برادران در تدوین ایدئولوژی سازمان کشیدند، میدانند • کتاب شناخت که
او سهم عمده‌ای در تدوین آن داشت و بوسیله مبارزین سازمان مجاهدین
منتشر شده، نمونه‌ای است از آنچه محمد انجام داده •
مجاهد شهید محمد حنیف نژاد در خلال مطالعات و فعالیت‌های چندین
سالش بطور اصولی باین نکته رسیده بود که: شرائط حاکم بر جوامع امروز که
ویژه گیش اختلاف طبقاتی و استثمار شدید طبقات رنجبر و محروم اجتماع است
بهیچ وجه به مردم اجازه نخواهد داد که برسالت انسانی خویش بیندیشند
و پاسخ گویند، ولذا تغییر این شرائط، یعنی مبارزه با امپریالیسم

و رژیم فاسد را بعنوان اصل ترین و فوری ترین وظیفه بر انسان انقلابی
 میدانست. • او با مطالعه تجربیات دیگران و مشاهده و مطالعه عینی جامعه
 ایران شیوه مبارزه مسلحانه و جنگ تودمائی دراز مدت را تنها راه مبارزه با
 امپریالیسم و رژیم جنایتکار ایران میدانست. و آن عمیقاً ایمان داشت. • او
 معتقد بود که اگر با امپریالیسم و غصلت گتف جهان خواریش ما با اسلحه
 روبرو نگردیم باید با سارت هیند گیزین در دهیم، و این شایسته انسان
 آزاد نیست. • مجاهد شهید نباید نژاد بد رستی معتقد بود که وظیفه
 انسان و رسالت او صرفاً شناختن است، نیست بلکه باید آن را در جهت
 تکامل تخییر دهد. • او حاضر نبود بنشیند و بنشیند و بداند استه های پیرد از
 درك و احساس مسئولیت نسبت بوضع موجود، نسبت به انسانهای مظلوم و
 تحت استعمار جامعه او را به عمل فرامیخواند. • او میگفت: اگر در حدی
 که درك کرده ایم (پس از تفکر کافی) دست بعمل نزنیم، بدور خواهیم
 افتاد زیرا این تاثیر عمل است که میتواند دانستنیها و شناسائیهای ما را
 عمیق تر کند و ما را از تکرار نوسانی کل راهها و حرفهای قبل باز دارد
 حنیف نژاد در کنار دار مخفی قسمتی از وقت خود را برای جامعه گردی
 صرف میکرد. • او همیشه در متن جامعه و دیده هایش بود در این مورد در
 برابر آنان که تلاش از سیستم بایر عتیمشان میکند، یابی انضباتی در کار
 نمونه عملی بود او به شوب تهران یا بروستال میرفت، با توده مینشیست،
 از آنها نیرو میگرفت و از آنها میاموشت. بارها این جمله را از او شنیدیم
 که: اگر با توجه های مردم و در کنارشان نباشیم، اگر سالها در محیطی
 در بسته بمطالعه کتاب و تفکر پردازیم، محال است بتوانیم کوچکترین
 تخییری در وضع جامعه بوجود آوریم.

آوریم . او بحق دانش‌زنده را برداشتن کتابی برتری میداد ، محمد دريك جا نوشت : برای درك قانونبندي هر يك از طبيعت ، بايد در آن قسمت از طبيعت عمل كنيم مثلا برای درك قوانين حاكم بر جانوران ، بايد بيولوژی - حیوانی را مطالعه کرد و برای درك قوانين اجتماعی بايد در آن زیست و آن را مطالعه کرد ، برای درك قوانين مبارزه بايد در آن شرکت کرد ، برای رهبری مبارزه نمیشود از حاشیه دستور داد . صلاحیت یعنی چه و از کجانش میشود صلاحیت چیزی نیست که انسان از شکم مادر با خودش سوغات آورده باشد . صلاحیت از شرکت در عمل توأم با جمیع بدنی نتیجه تجربیات بدست میآید ، و درجائی دیگر برادران توصیه میکرد ، که در بازدید از روستاها تنهابه شناخت روابط تولیدی اکتفا نشود ، بلکه برادران توجه داشته باشند که درك روابط اجتماعی روستا از نظر شناخت روستائیان که از نظر کارآیندها در روستا ضروری است نیز لازم میباشد " بحق میتوان گفت که وی لحظهای غافل از زمینه های علمی ، مبارزه نبود .

مجاهد شهید محمد حنیف نژاد خصلت انقلابی دیگری که داشت جدی بودن او بود . او همیشه با مسائل و کارها بصورت جدی روبرو میگشت و از مسامحه و اهمال کاری سخت بیزار بود . برنامه کهنوردی او نمونه ای در این صورت است . کهنوردی برای او يك برنامه جدی بود مثل برنامه های جدی دیگرش او با تمام گرفتاریهای سازمانی هفتای يك بار بکوه میرفت ، که محمولا يك روز و گاه بیشتر بطول میانجامید . او میگفت : آغوش کوهستان - همیشه برای آنان که علیه کاخ نشینان قیام میکنند باز است . جدی بودن محمد همواره با نظم همراه بود و همین نظم در کار ، با و اجازه میداد که از رتاش بیشترین

استفاده را بنماید، کارها برای درجه بندی داشت. برای هر کدام به نسبت درجه اهمیتشان وقت و انرژی میگذاشت. اگر کاری از او ساخته نبود نمی پذیرفت و اگر عطی را می پذیرفت به بهترین نحو انجام میداد همین امر سبب میشد با اینکه در این اواخر بیماری سینوزیت آزارش میداد و شدت نسبی ساختن ساخته بود، معذالک به همه کارهایش بخوبی برسد. خصلت دیگر محمد این بود که برعکس بسیاری از افراد که وقتی بیمار میزد از انجام کارهای عادی روزانه برایشان دشوار میشود، او بلاعلاقه بکارهایی نظیر طبخ و نظافت می پرداخت و میگفت این کارها نیز جزئی از زندگی يك مبارز است.

اگر کسی از برادران در امر غذا یا بهداشت و نظافت بی توجهی میکرد، او را مورد انتقاد قرار میداد. او میگفت: توجه بامر بزرگتر یعنی مسئله مبارزه به معنای آن نیست که سلامت خود را باید بخاطر انداخت. اگر در مسئله مبارزه جفای باشیم باید جان و سلامت خود را برای ادامه مبارزه سالم نگه داریم. لا ابالیگری در مسئله غذا و بهداشت را بیشتر ناشی از خصلت تنبلی فردی دانست، نه ناشی از آنکه خود را وقف مبارزه کرده است. او خود در انجام آنچه میگفت پیشقدم و نمونه میداد. اگر بخانه دوستی میرفت و میدید که نوعی بی نظمی بچشم میخورد یا مثلاً ظرفها نشسته است، او خود به تنظیم وسائل و شستن ظرفها می پرداخت و عملاً به برادران درس میداد. او ساده زیست بودن را با لا ابالیگری اشتباه نمیکرد.

او در عین حال که کاملاً معتقد بود که يك فرد انقلابی باید بین کارهای اصلی و کارهای فرعی فرق بگذارد ولی در ضمن حاضر نبود که برخی مسائل کوچک را که در نهایت در تکامل فرد و سازمان تاثیر مثبت یا منفی میگذارند از نظر دور

بدارد . حنیف نژاد در حفظ اموال سازمان بسیار سختگیر بود . و با هر گونه ولخرجی و کم توجهی در مصرف اموال شدیداً مبارزه میکرد . بعنوان مثال اگر ورقه پلی کپی را میدید که بیجهت خراب گشته ، بشدت انتقاد میکرد و یا در مورد نیگروقتی در برگشت از کوه دوستی را مینمود که پتوی کوله پشتی را برای نشستن روی زمین مرطوب می اندازد بسختی اعتراض می کند و میگوید : اگر ما امروز ندانیم که از ورقه پلی کپی ویابتو آنطور که باید و لازم است استفاده نمائیم چگونه خواهیم توانست از سلاح و سایر تجهیزات جنگیمان به بهترین وجه حفاظت کنیم :

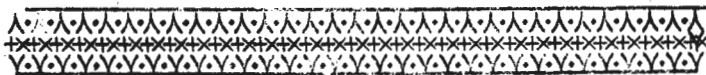
مجاهد شهید محمد حنیف نژاد نیز همانند بسیاری از انقلابیون راستین قلبش جز در راه انقلاب و مبارزه نمی طپید و جز به مبارزه و سازمان انقلابی به چیز دیگری نمی اندیشید . او چیزی نمی دید مگر آزادی ملت محروم و اسیرش از جنگال آدم کشان . گاهی بر نمی داشت مگر آنکه بداند و مطمئن باشد که در راه مبارزه است : دستهایش بعطی مبارت نمی ورزید مگر آنکه حاصل آن عمل در جهت مبارزه باشد . غم و شادیش هیچگاه رنگ مشخصی نداشت و بهمین دلیل گفتار او تأثیری بر روی همه افراد نداشت . خلوص او در این مورد بر همه آشکار بود . بودند افرادی از آشنا یان دور یا نزدیکش که بدلیل سستی در پذیرفتن مسئولیت مبارزه بشدت مورد گله و انتقاد او قرار میگرفتند . با اینکه انتقاد محمد بر آنها ناگوار بود اما در برابر منطق و خلوص او جوابی نداشتند . محمد غمش برای مبارزه و شادیش نیز جز برای پیشرفت آن نبود . همه وجودش مبارزه و اوج گیری مبارزه بود . شب به این اندیشه بخواب میرفت و روز به این امید بر میخواست ، هیچ چیز قادر نبود

او را از مسئولیت سنگین خود جدا سازد و یا غافل گرداند او در امر نبرد علیه دشمنان خلق حل شده بود. او باین سخن حسین بن علی (ع) خوب ایمان داشت که زندگی چیزی جز داشتن عقیده و پیکار در راه تحقق آن نیست. محمد می دانست که برای پیشبرد امر مبارزه لازم است حتی عواطف خانوادگی را موقتاً فراموش کرد. او میدانست که خانواده هاشم بکمک مادی او احتیاج دارند ولی او بدنبال حل مسئله خانواده نرفت و در کنار خانواده خود هزاران هزار گرسنه و پا برهنه بی خانمان را نیز می دید، او صدای خانواده هاشم را در لابلای ناله و فریاد هزاران کارگر رنج کشیده و هزاران دانشمندان محروم و هزاران کودک بی آینده گم و محومی یافت.

محمد حنیف نژاد در تهیه و تدوین مباحث ایدئولوژی سازمان مجاهدین نقش اساسی داشت. او از قدرت جمع بندی عمیقی برخوردار بود و از جریانات قانونهای عام مبارزه را بیرون میکشید. قاطعیت او نمونه بود و ایمان به مبارزه و پیروزی حق بر باطل مانند دیگر برادران را در او زود داشت. این نمونه ای از ایمان او به پیروزی انقلاب بر ضد انقلاب است. پس از تجربه سختی که سازمان ما در اول شهریور ۱۳۵۰ خورد پس از ۵۰ تن از برادران ما بزدانان افتادند و بدون شك این امر برای سازمان جوانی که در آغاز کار خود بود و خود را برای دست زدن بعمل وسیعی در آینده خیلی نزدیک آماده میکرد شدیداً ناگوار بود. کسانی که خود در چنین شرایطی قرار گرفته اند میتوانند حالتی را که با افراد آن سازمان دست میداد احساس میکنند. در آن زمان که ماموران ساواک در بدربند نبال او و دیگر افراد سازمان میگشتند و شکنجههای وحشیانه روی برادران ما ادامه داشت، حنیف نژاد برای برادران نوشت

از شکستی که پیر آمده درست درس بگیریم ، میتوانیم آنرا پیروزی تبدیل
 کنیم . آنچه بر ما ضربه میزند اشتباه ماست نه هوشیاری و قدرت دشمن . در
 راندنی که پیر آمد بر ما ثابت کرد که دشمن نه تنها از نظر استراتژی
 بلکه در تاکتیک هم ضعیف است . اما شما نمیتوانید اینرا درآ کنید نشان
 در برابر چنین موضع گیری ، در برابر سرشتهای وارده بیاجمله چه گوار
 افتد که گفت: انقلابی کسی نیست که روزی ده بار بدشمن حمله کند و بعد های
 افراد او را بکشد ، انقلابی کسی است که وقتی پیروزی همچون چراغی کم
 نور در نقطهای دور دست کور سومینزد او را مانند خورشید پدید چشم خود
 مشاهده میکنند . : حنیف نژاد برآستی يك اندرین فرزند خلق بود . مجاهد
 شهید محمد حنیف نژاد فرزند دلیر و مسئول خلق بود ، زندگی او نمونه ای
 است از زندگی هزاران آزاد های که با سارت و بندگی تن در نمی دهند و -
 نیزم فشارها و شکنجه ها با قدمهای استوارا برای تحقق يك زندگی انسانی
 به پیش میروند . خون او تمام انقلابیونی که برای دفاع از حقوق خلق قهرمانه
 شهید گشتند سرگرم نوازد خشکید . بگفته قرآن : سرگز کسانی را که در راه
 خدا کشته میشوند مرده نپندارید ، آنان زنده اند و از نعمتهای پروردگارشان
 بهره مند هستند .

محمد در چهارم خرداد ۱۳۵۰ بدستور شاه جنایتکار چند روز پیش از
 مسافرت نیکسون بایران همراه با چند تن دیگر از برادران تیرباران شد
 او با مهادت خود کارنامه اندیشه و عمل خود را پیروزمندانها امضا کرد .
 هدف او و راه او پیروز باد



از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فرا راه انقلاب مسلحانه ایران

مجاهد شهید ناصر صادق

صادق در سال ۱۳۲۳ در خانواده‌ای متوسط در تهران متولد شد در دبیرستان

مروى درس خواند و از دانشکده فنی تهران فارغ التحصیل شد در دوره دبیرستان

هم از فعالیتهای اجتماعی برکنار نبود در آن زمان همراه با عده‌ای از دانش

آموزان انجمنی تأسیس کرده بود بنام انجمن دین و دانش، که در آن بمطالعه

کتاب و بحث مشغول میشدند. همین آشنائی با کتاب ذهن جوان او را بتامل

روی مسائل اجتماعی وا میداشت. او را بر آن داشت که وظیفه خود را بعنوان

يك انسان جوان و مسئول در جامعه باز شناسد. در آرامش و سکوت نبود. او را

همیشه در حال فعالیت میدیدی و همین این درو آن در زدن و همین سر در

آوردن از آنچه در اجتماع میگردد بر اساس احساس مسئولیت اوست افزود. انسان

انقلابی در طول کار انقلابی میبماید، احساس مسئولیت میکند و سرانجام پس از

راهجویی های فراوان گم شده خود، انقلاب را می یابد و سروجان در آن راه

میگذارد. چه افتخاری برای يك انسان بالاتر از اینکه از زندگی خود یا کمال

افزایی و افتخار یاد کند. طول عمر کوتاه ولی عرس آن فراوان. ناصر صادق مجاهد

شهید نمونه‌ای از جوانان مهین ما، که در اثر آگاهی و احساس مسئولیت. زند

و افتخار آمیزی داشت. ناصر صادق مجاهد شهید رسالت خود و همفکران و

همدردان خود را با صراحت تمام در بیدادگاه نظامی شاه بیان کرد. او پس

حق نشان داد که ضد انقلاب هر اندازه بکوشد که اراده انقلابیون و تصمیم آنها به مبارزه تا پیروزی را سست کند، قادر با اجرای طرح خود نخواهد بود.

مادر دنیائی زندگی میکنیم که نبرد بین حق و باطل، بین انسانها و دشمنان انسان نبردی است جدی و دشوار که فقط آنان که دارای اراده و آگاهی کافی باشند، میتوانند از میدان آن سرافراز بیرون آیند. شهادتی که ناصر صادق در بیان هدف انقلابی خلق نشان داد و با گامهای استوار و با افتخار در راه هدف جان باخت برای هر جوان آگاه و دردمند وطن ما نمونه است. ناصر صادق دفاعیات خود را با آیه ای از قرآن شروع کرد که میگوید:

"خداوند کسانی را که در صفوف متحد و فشرده در راهش بیکار میکنند دوست دارد" و سپس چنین ادامه داد در اینجا ما بانجام کوشش برای سرنگونی رژیم کنونی ایران محاکمه میشویم که نه خود آن و نه قوانینی که بر طبق آن ما را به محاکمه کشیده و در مورد ما قضاوت نمیکند قبول نداریم. دفاع ما بخاطر رفع این اتهام یا تخفیف محکومیت از پیش تعیین شده ما نیست، چون محکومیت ما در چنین دادگاهی و یا این اتهامات باعث سرافرازی ما در پیشگاه ملت ایران و کلیه انقلابیون جهان و بالاخره تبرئه ما در دادگاه عدل الهی است.

ما از روزی که آگاهانه قدم در این راه نهادیم دست از جان شسته و بازندگی مادی و داع کردیم. با اینحال ما چرا دفاع میکنیم؟ دفاع میکنیم تا روشن شود مجرم واقعی کیست. دفاع میکنیم تا دوستان ما و آنانکه صدای ما بگوششان میرسد، بدانند که ما چرا و برای چه مبارزه میکنیم و چرا و توسط چه کسانی محاکمه میشویم؟

دفاع میکنیم تا از خلال

دفاعیات ما ورزندگان گروههای دیگر مردم ما راه صحیح را یافته و در آن قدم گذارند و در پیش خود قضاوتی عادلانه نمایند . هر چه در زیر فشار و خفقان حاکم نتوانند بیشتیانی علنی ما بر خیزند . ما با مردم قهرمان خود که سالهاست در زیر ستم و یکتاتوری بسر میبرند سخن میگوئیم . آنها هستند که باید در مورد ما قضاوت کنند . ما و صد ها نفر دیگر از جوانان و روشنفکران انقلابی ایران بخاطر مبارزه و سرنگونی رژیم کنونی بزند ان افتاده و مورد شدید ترین شکنجه ها قرار گرفتیم

ناصر صادق مجاهد شهید ملی مدافعات خود پس از تحلیل مختصری از مبارزات پی گیر مردم در راه ایجاد يك حكومت ملی و کوتاه کردن دست بیگانه پرستان از منابع مادی و معنوی کشور پس از اشاره بمبارزات ملی و ارزنده زمان دکتر مصدق و توطئه کودتای خائنانه ۲۸ مرداد چنین افزود : در تحلیل نهائی اشتباه این بود که میخواست با منطق و حرف بجنگ زور و قلد وری برود . با این در را بخوبی آموخته ایم و جائی برای گفتگواز سر منطق و حرف نمی بینیم . ناصر پس از شمردن برخی از خیانتهای شاه به منافع مردم و خدمتی که شاه به اربابان - امریکائیش در طول سالهای سلطنت خود کرده میگوید اما طی همین سالها که وعده داده شده بود ایران با پول نفت بهشت روی زمین خواهد شد ، ملت - ایران روز بروز فقیر تر و گرسنه تر می گشت . جواب کارگرهای کوره پزخانه که طلب نان میکردند با رگبارهای مسلسل داده می شود و ۲۰۰ نفر در این ماجرا کشته میشوند . اعتصاب معلمان و فرهنگیان و کشته شدن دکتر خانعلی و مجروح شدن عده ای از فرهنگیان پایان میرسد . جالب اینکه در تمام این موارد قاتلین بعلا

اجرای او امر ارتقا مقام میافتند . سرگرد شهرستانی قاتل دکتر خانعلی
 سرهنگ شهرانی میشود . آیا باز هم انتظار دارید ملت که جواب خواسته های
 قانونی و طبیعی و عادلانه اش و با رگبار گلوله و سر نیزه داده میشود ، ساکت
 بنشیند و دست باسلحه نبرد ؟ مسلما راه انقلاب مسلمانان را دشمن به ملت ،
 آموخت . ملت ناچار دست بتفنگ میبرد ، بعنوان تنها راه نجات
 ناصر صادق مجاهد شهید رود روی جلادان شاه در بیدادگاه نظامی میگوید
 فریاد خشم ملت ایران را بگوش ملت ایران و مردم آزادپخواه جهان برساند . از
 جنایتها و شکنجه هایی که در زندانهای شاه علیه زندانیان مبارز بکار میبرد
 پرده برداشت . ناصر در دادگاهی که رژیم مجبور شده بود آنرا علنی اعلان کند
 و از ناچاری موافقت کرده بود که يك وکیل مدافع بین المللی حضور داشته باشد
 رژیم را بیش از پیش رسوا ساخت . ناصر صادق خطاب بدادستان و دادستان رژیم
 گفت : اگر اراده دادرسی ارتش در خدمت منافع طبقه حاکم نیست ، چرا فقط
 انقلابیون بمحاكمه کشیده میشوند ؟ و تیرباران میگردانند ؟ چرا ماده ۱۳۱ که
 طبق آن دادن شکنجه جهت گرفتن اعتراف مجرم است و اگر متهم در زیر شکنجه
 بمیرد شکنجه گر قاتل محسوب میشود به مرد اجرا گذاشته نمی شود ؟ آیا شما از
 شکنجه های ما خبر ندارید ؟ آیا نمیدانید که عباس مفتاحی را ۱۵ روز متوالی
 تحت شکنجه قرار دادند ؟ آیا نمیدانید که مسعود احمد زاده ، همایون کتیرائی
 اصغر بدیع زادگان و چند نفر دیگر را شدیداً سوزانگند ؟ آیا نمی دانید بسیاری
 از متهمین در اثر ضربات وارده شنوایی خود را از دست داده اند و یا در مورد
 عدای منجر به شکستن استخوانهای دست و پا و صورت آنها شده است ؟ هنوز
 آثار شکنجه در بدن ما از بین نرفته است .

مالا بخره آیا بپایانید که بهروز دهقانی در زیر شکنجه در خیمتان ناجوانمرد
و قاتل رژیم به شهادت رسید آیا از علت شهادت آیت اله سعیدی که در اثر
شکنجه شهید شد خبر ندارید؟ ما از رژیم ضد خلق و دست نشانده
ایران انتظاری جز این نداریم. این را گفتم که شما بدانید برای چه خدمت
میکنید. البته خلق این خائنین را میشناسد و سزای این جنایات را داده
و میدهد.

ناصر صادق بدلیل درد و احساس مسئولیتی که داشت در فعالیت سیاسی
و اجتماعی شرکت میکرد. بی نتیجه بودن مبارزات قانونی او را متقاعد کرد که
راه دیگری باید جستجو کرد. راهی که بتواند مبارزه را از بن بست خارج
بنماید و شکستهای پیاپی گذشته را جبران کند و کشور را بسوی آزادی و
استقلال بر نو هرگونه بهره کشی انسان از انسان را محو نماید. بهمین علت
بود که در سال ۱۳۴۴ پس از تأسیس مجاهدین خلق ایران بدان پیوست.
بدلیل فداکاری و زحمات ارزنده اش در سال ۱۳۴۷ مسئولیت شاخه سازمان
در شیراز بوی واگذار شد و در سال ۱۳۴۹ به عضویت کادر مرکزی درآمد
و مسئولیت تدارکات سازمان را عهده دار شد.

ناصر صادق از امکانات به نفع سازمان استفاده میکرد در شهرستانها و مناطق
مختلف ایران شناسائیهائی خوب کرده بود. او بسیاری از مناطق را با مقبور
سیکلت همراه با یکی دو تن از پرادران گشته و شناسائی کرده بود.
به کوه پیمائی علاقه خوبی داشت.

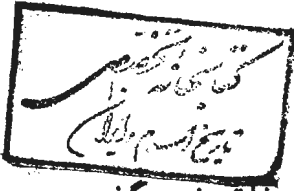
ناصر صادق در اول شهریور ۱۳۵۰ در یورش وحشیانه ساواک که برای
تدارک جشنهای معروف صورت میگرفت به اسارت افتاد. شکنجههای وحشیانه

را تحمل کرد و در بیدادگاه نظامی به بهترین وجه از انقلاب مسلحانه ایران دفاع نمود که قسمتی از آنرا در همین زندگی نامه نقل کرد ایم . مجاهد شهید جز چهارتن قهرمان محکوم اعدامی است که در دادگاه اعلام همبستگی با سایر گروهها را نمودند و سفارش کردند که این اولین قدم برای تشکیل جبهه متحد می باشد .

درود به فرزندان خلق که تا دم مرگ لحظهای از پیشبرد انقلاب غافل نیستند و ناصر صادق همانطور که منشی سازمان مجاهدین است در دادگاه نیز کوشید و توطئه خائنانه رژیم برای تفرقه انداختن بین نیروهای مبارز خلق را رسوا کرد و نقش بر آب نماید . ناصر صادق در بیدادگاه شاه با شهامت تمام بنمایندگی از طرف سازمان خود و بزبان همه نیروهای انقلابی خلق ایران فریاد برداشت "ما راه حل غیر مسالمت آمیز و دست بردن به اسلحه را انتخاب کردیم"

ناصر صادق همراه با سه تن از همزمان خویش یعنی علی باکری و محمد بازرگانی و علی میهن دوست ، صبحگاه سی فروردین ۱۳۵۱ بدستور شاه جنایتکار تیر باران شدند .

او مرگ با افتخار را به زندگی ننگ آلود ترجیح داد . با وجود همه عذرها و با وجود همه شکنجه هائیکه پس از محکومیت باو داده شد تا تقاضای عفو کند براه خلق یعنی راه خدا ، به هدف خویش وفادار ماند . یاران صادق ، همزمان صادق ، ملت صادق بخون کسانی مثل صادق سوگند یاد میکنند که تا پیروزی هدف صادق از پای ننشینند . ناصر صادق در راه خلق از کلیه امتیازاتی که میتوانست داشته باشد چشم پوشید . . جوانی ، عنوان مهندس و امتیازاتی دیگر داشت . مدالی را که بخاطر قهرمانی ژیمناستیک دانشگاه از دست



شاه گرفته بود زیرا با لگد مال کرد و مدال خود را از خلق خود گرفت .
مدال شهادت ، مدال شرف و خدمت به خلق . مردم نیز ناصرو امثال فراوان
او را از یاد نخواهند بود . براهی که او مشعل آن شد ادامه خواهند داد و
بنیاد ستم ، بنیاد بیگانه پرستی ، لانه جاسوسی ها یعنی دربار پهلوی را
نا بود خواهند کرد . دست بیگانگان رامیکائی و انگلیسی و غیره را از جان و
مال مردم کوتاه خواهند کرد و جامعه ای آزاد ورسته از بند استثمار را برپا
خواهند کرد .

*****X*****

+*****

از زندگی انقلابیون درس بگیریم

تهیه از سازمان مجاهدین خلق ایران

مشعلی فرا راه انقلاب مسلحانه ایران

مجاهد شهید محمود عسگری زاده

محمود عسگری زاده در سال ۱۳۲۵ در يك خانواده کارگر و فقیر در شهر اراك بدنيا آمد . با وجود مشکلاتی که در دوران تحصیل با آنها مواجه بود باکوشش خود و خانواده اش موفق شد به تهران بیاد ، دوره دبیرستان را در دبیرستان ن مروی تهران گذراند و سپس بمدرسه عالی بازرگانی وارد شد و در سال ۴۶ فارغ التحصیل گشت . او همیشه برای کمک خرج تحصیل کار میکرد . محمود از آغاز با زندگی توده زحمت کش آشنا بود . خود ش رنجهای محرومان را مستقیما احساس کرده بود و این امتیاز کمی نیست . افتخار آمیز است که شریفترین و ارجمندترین طبقات یعنی طبقه کارگر باشی ، از رنج آنان روح تو مایه بگیرد و چه افتخار بزرگی است که بفکر نجات توده مردم باشی و سرانجام در راه نجات آنها و همراه با مسئولیت عمیق جان خود را فدا کنی . چه موهبت بزرگی است که انسان از آغاز با رنج طبقه محروم آشنا باشد ، خودش از درد و محبت نسبت به رنجبران رنگ گیرد و بالاخره خود را مسئول تغییر وضع و نجات محرومان بداند . محمود عسگری زاده از این موهبت و از این افتخار برخوردار شد . کینه بآنها که خون رنجبران را میکنند اول در وجود او عجین شده بود او کموشید دانش و فکر و قدرت خویش را در منجلا بی که استعمارگران و نوکران آنها برای جوانان مهین ما ساخته اند به مدد دهند و از این لحاظ سرمشق خوبی است برای جوانان کشور ما .

عسکرازاده در يك نوشته راجع به مسائل اقتصادی، هدف اقتصاد را چنین بیان کرد: هدف علم "اقتصاد خلقها" در حال حاضر بایستی بسیج نیروهای مادی و معنوی خلق برای از بین بردن دشمنان خلق باشد این هدفی است که از علم اقتصاد که در شرائط حاکم بر جهان آنرا بما می آموزد تا زمانی که دشمنان خلقها بر جهان حاکمند هدف تولید، هدف اعمال اقتصادی باید کمک بنا بودی این جباران و خونخواران باشد. جز این هدفی برای اقتصاد خلق نمی شناسیم و این تصرف اقتصاد و هدف در عصر حاضر است. در عصر که امپریالیسم فزون الملک زندگی میکند و خشم امپریالیسم خرمن بقای خلقها را میسوزاند هیچ راهی برای ترقی خلقهای جهان وجود ندارد، مگر آنکه اقتصاد مربوط بخود را برگزینند تولید را در جهت نابودی امپریالیسم و سنگهای زنجیرش هدایت کنند. هرکسی جز این کند و هرکسی تولید و بازار تولید را در جهت اقتصاد مصرف بکار اندازد خائن است و خلقهای جهان خیانت کرده است. هرکس از تولید و نیروی کار خلقها - برای تجمل و خرجهای غیر ضروری استفاده کند و مصرف کالاهای بیپوده را رواج دهد یعنی اقتصاد مصرفی را ترویج نماید، خائن بتوده ملت است. مجاهد شهید محمود عسگری زاده معتقد بود که اقتصاد بهترین تجلی گاه عدالت اجتماعی است. در جامعه ای که ثروتها عادلانه توزیع نمی شود. خدا و انسانیت بر آن حاکم نیست. او بگفته "علی (ع) خوب ایمان داشت که: نباید در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نشست.

محمود عسگری زاده بعنوان یک جوان آگاه خود را مسئول شناخت جامعه و سپس مسئول تغییر آن میداند، کوشید به بهترین راه برای مبارزه علیه ستم

کاران و زالوهای اجتماع، علیه قدرت حاکمه دست نشانده را پیدا کند. او در جستجوی خود، خود را همدرد و همفکر برادران ما یافت در سال ۱۳۴۵ به سازمان مجاهدین پیوست و بتدارک مبارزه مسلحانه پرداخت. مدتی مسئول کادر مرکزی در تبریز بود. در سال ۴۹ وارد کادر مرکزی سازمان شد. او که خواست از طبقه محروم جامعه برخاسته بود خدمت بان را سرگز فراموش نمی کرد و بهر طریق که میتوانست بدشمنان خلق و یغماگران حقوق مردم تیر میزد. وقتی در ماشین سازی تبریز کار میکرد یک دزدی کلان مدیر کارخانه را کشف کرد و آشکار نمود و موجب سروصدای زیادی شد. محمود در بخش اطلاعات سازمان کار میکرد و مسئول آن بود. او توانسته بود به همکاری گروه اطلاعاتی سازمان ۱۳۰۰ نفر از اعضای ساواک شناسائی کرده، محل سکونت، محل کار، ساعت رفت و برگشت، پلاک ماشین، خط سیرهای مختلف آنها و حتی عکس‌های از آنها را بدست بیاورد و حتی توانسته بود جریانات خصوصی زندگی بعضی مأمورین سازمان امنیت را کشف نماید، اسامی مستعار بعضی از آنها را باز شناسد او بسیاری از ساختمانهای متعلق بساواک و شخصیت‌های مهم مملکت، محل سکونت و کار و وقت بیرون آمدن از منزل و سیر حرکت آنها و غیره را شناسائی کند. محمود در آغاز - دستگیری با وجود شکنجه‌ها و شیوای قای گوناگون پلیس در بازجوئیهای یک هفته اسم واقعی را نگفته بود و خود را بعنوانین مختلف مانند، شاگرد خانه، دستفروش محله و امثال اینها معرفی کرده بود و حتی خط خود را طوری نوشته بود که نمودار بی سواد بودنش باشد و با شاگرد خانه و دستفروش محله جور در بیاید. خلاصه نقش خود را طوری بازی کرده بود که نتوانسته بودند از او

اطلاعاتی بدست آورد . با اینکه بعد ها فهمیدند او مسئول اطلاعات سازمان مجاهدین بوده است . محمود عسگری زاده شهید از روحیه تهاجمی خوبی برخوردار بود ، آنطور که از يك انقلابی انتظار میرود . او در امر مبارزه حل شده بود . او چیزی خصوصی برای خود نداشت . تمام زندگی او در پیشبرد امر مبارزه خلاصه میشد . ساده زیستی و تیزبینی او نمونه بود . محمود بحق يك انقلابی راستین و مجاهد نمونه بود ، فرزند خلق بود ، و دین خود را بخلق خود ، بطبقه محرومی که از میان آنان برخاسته بود ادا کرد . خانواده فقیر او امیدوار بودند که او ، یعنی تنها نان آورشان بوضع زندگی آنها سروسامانی بدهد . اما آنچه برای او مهمتر بود سروسامان دادن بوضع ملتی بود که همگی مانند پدر و مادر خود انسانی عزیزند . محمود میدانست برای آنکه پدر و مادر خود خدمت کنند اول باید به همه ملت خدمت کنی تا حق خانواده خود را نیز ادا کرده باشی محمود معتقد نبود اگر با سکوت خود در شرائط سزایا ظلم و ستم ایران دلت را به تامین زندگی نسبتا مرفهی برای خانواده خویشی ، انجام وظیفه کرده ای بلکه او معتقد بود که در این صورت نه تنها بملت بلکه به خانواده نیز خیانت کرده ای . خانواده مسعود عسگری زاده با تقدیم فرزند دلآوری چون محمود براه انقلاب ایران ، بزرگترین قداکری را از خود نشان دادند . پدر پیر محمود چند روز پیش از آنکه فرزندش بدست ضحاک خونخوار ایران محمد رضا شاه — جاسوس گشته شود وفات کرد و غم محمود را مادر و خواهرش بدوش دارند . مردم ایران جنایت‌های را که شاه مرتکب شده فراموش نمی کنند . همچنین مادرانی را نظیر مادر محمود را تنها گذارند .

گذارند . مادر محمود عسگری زاده و خواهر او پیشاپیش زنان قهرمان وطن ما
 راه دشوار آزادی خلق را میشکافند . این مادران و خواهران با در دست
 داشتن مشعلهایی چون محمود شهید راه مبارزه بی امان علیه داریاجنایت
 پیشه پهلوی را برای مردم روشن نگاه میدارند . خون محمود عسگری زاده فرزند
 رنجبر و دلاور خلق و فرزند مسئول خلق هرگز نخواهد خشکید کینه مردم بقیه
 انقلابی بدل خواهد گشت . مردم از زن و مرد سلاحها را خواهند فشرد و ساط
 ستم و بیگانه پرستی و لانه همه وطن فروشهای داریا پهلوی را نابود خواهند
 کرد .

آری شب استبداد و استثمار پایان خواهد

رسید



بنام خدا

مجاهد شهید آیت الله سید محمد رضا سعیدی

در حدود پنجاه سال قبل در خانواده‌ای متوسط مذهبی در مشهد مقدس متولد شد پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در آنجا برای تکمیل آن بحوزه علمیه قم رفت و از مجلس درس اساتید بزرگی همچون مرحوم آیت الله بروجرندی و مرجع عظیم تقلید شیعه حضرت آیت الله العظمی الامام خمینی مد ظله العالی، استفاده‌های شایانی برد و پسیر حلاً و اجتهد نائل آمد. آیت الله سعیدی در مدت اقامت در قم، ضمن دانش‌اندوزی و خودسازی انقلابی، از پرورش و آموزش طلاب علم دینی غافل نبود و هرگز رسالتش را در سازندگی انسانها فراموش نکرد و طلاب حوزه علمیه قم و مخصوصاً طلاب خراسانی مقیم قم را مدیون همت و اخلاص خویش قرار داد. خصوصیت بارز که دوستانش از یاد نبرد مانند تحمل وی در سختی‌ها و تنگناهای زندگی مادی بود.

در سال ۱۳۴۱ شمسی که نهضت عظیم اسلامی برهبری حضرت امام خمینی جریان یافت و سیل خروشان آگاهی، اعتراض و انقلاب مردم را به همراه آورد:

مرحوم آیت الله سعیدی که یکی از دست پروردگان رهبر بزرگ اسلام و سخت مورد علاقه معظم له بود قدم در میدان مبارزه‌ای سنگین و پردوام گذارد و در این راه چه خطرهای که نکرد و چه بلاها که نکشید.

۱۵ خرداد سال ۴۲ روز خونین تاریخ ایران شد، ستمگرها و خیانت‌های پی در پی شاه که امان و امنیت را از همه سلب کرد، از این مرد بزرگ هم سیلی خروشان و کوهی آتش‌فشان ساخت و بجان دستگاه حکومت ضد مردمی شاه افکند.

آیت الله سعیدی در ادامه مهاجرت های انقلابی و نفرهای سازنده اش به کویت آنسال خونین را نیز در آنجا و سپس در عراق با سخنرانیها و خطابه های آتشین خود، پرده از چهره کثیف و شیملانی شاه و طرفداران و اربابانش بر گرفت و هر چه را که گفتنی بود گفت. «عکس العمل فوری رژیم که نشانه تاثیر قاطع تحریریه های این مجاهد شهید بود وی را بازگشت بایران که سرتاسرش بزدان و کشتارگاه ملت مسلمان تبدیل یافته بود باز میداشت، چندی بعد وی مخترانه بایران بازگشت و با دیدارش از دوستان و همفکرانش در منزل مرجع بزرگ امام خمینی، همه را غرق خوشحالی و شگفتی ساخت و از آنجا که ضعف حکومتی شاه مانع از تعرض بجان او میشد بتهران آمد و در یکی از پائین ترین نقاط شهر (ایبان غیائی) بارشاد مردم پرداخت و مسجد خود را کانون مبارزان و انقلابیون قرار داد. وی در آشنا ساختن مردم و بخصوص جوانان با مفاهیم انقلابی اسلام و نقاط انحرافی و خیانت های بیشمار رژیم موجود سخت موفق بود و در این مورد کمبود یاران و همفکران برای او مانعی و وحشتی ایجاد نس نکرد که مولایش فرموده بود "لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهلله" (هرگز در راه هدایت به خاطر کمی رهروانش وحشت و ترس بخود راه مدهید).

در سال ۴۳ که رژیم مزدور شاه با قبول کاپیتولاسیون بنفع استعمار امریکا، وحشتناکترین خیانت را نسبت با استقلال و امنیت ایران و ایرانیان مرتکب شد نطق روشننگر و کوبنده حضرت امام خمینی همراه با موج اعتراض و اعتصاب ملت سیلی محکمی بدوران درونگویی شاه خائن و اربابان استعمارگرس نواخت، مرحوم آیت الله سعیدی نیز در این مرحله سهمی فراوان داشت و يك تنه حتی ماهها پس از تبعید مرجع بزرگ شیعه به ترکیه (نگاهی که سست عنصران و فرصت طلبان عقب نشسته بودند) به مبارزه و اعتراض خود ادامه داد.

و ما پیام آشتی نا پذیر آیت الله مجاهد سعیدی را میشنوم و مقاومت دلیرانه‌اش را در زیر شکنجه‌های وحشیانه مزدوران رژیم، پیامی که انسان را به (خلیفه الله فی الارض) شدن میخواند و قیام حق طلب مستضعفین را در وراثت رهبریشان را بر زمین خواستار است و کلام را از کتاب انقلاب قرآن بگوش مردم میرساند که (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذها حق) "انبیاء" آیه ۱۸ "که نیروهای حق بی پروا بر باطل میتازد و غالب و پیروز می‌شوند که باطل نا بود شدنی است. آیت الله مجاهد سعیدی که از مکتب شهادت درس آموخته در مقابل ظلم و ستم و اختلاف طبقاتی و فرهنگ حرام و حکومت غمد مردمی قیام کرد آنهم در مقطعی از زمان که نفتخواران استعمارگر برای عقد پیمان با رژیم منحط پهلوی به تهران آمده بودند تا برنامه‌های وسیع چپاول و غارت ثروت مردم را با همکاری رژیم غمد خلقی - شاهنشاهی باجرا گذارند (۱) آرام نگرفت و به افشای هر چه بیشتر ماعیت کومتی که نوکر خانه زاد امپریالیستها است پرداخت. رژیم که بارها سعی کرده

بود که تا صدای حق گوی آیت الله مجاهد سعیدی را خاموش کند او را به همراه گروهی از مبارزین دستگیر کرده و در زندانهای خود به زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها گرفت. مقاومت مجاهد و او در زیر شکنجه‌های رژیم و ایستادگی و پایداری انقلابیش تا شهادتش در ۲۰ خرداد سال ۴۹ عظامت یک روح انقلابی و نمونه عینی صبر یک مسلمان در راه خدا و خلق است و درسی را به همه روحانیون مرقی و انقلابی و توده‌های مبارز داد که چگونه کسانی که قطرهای از شهد مکتب شهادت

چشید مانند مرگ در راه عقیده را کوچکتر از هر کوچکی می‌شمارند که مرگشان خود
 آغاز زندگی است که برای اینان مرگی نیست چرا که این پیام آنها است که از
 جانب خدا ایشان (قالوا اننا الى ربنا منقلبون) "اعراف ۱۲۵" "شهادت —
 آیت الله شعبدی در زیر شکنجه رژیم حرات دیگری بود برای نهضت انقلابی
 ما که با اولین تجربه‌هایش در ۱۵ خرداد شروع شد."

از زند گسی انقلابیون درس بگیریم

شعله ای فراراه جنبش مسلحانه خلق ایران

شعله ای از زند گسی مجاهد شهید محبوبه متحیدین (آلا توست) محبوبه متحیدین در سال ۱۳۲۹ در شهر مشهد متولد شد خانواده متحیدین در آن هنگام جوی آلوده از ایمان خمار، مذهبی داشت و از لحاظ مادی در یک فقر نسبی بسر می برد پدر کاظم متحیدین که معلم ساده بود یکی از شاگردان فعال استاد محمد تقی شریعتی و در کانون نشر حقائق اسلامی همراه با روشنفکران مذهبی و مبارز ملی مشهد از جمله طاهر احمد زاده شهیدان مسعود و مجید بفعالیتهای پدر اخت محبوبه در محیطی که همواره درگیر مشکلات مادی است و از جمله انتقال دائمی خانه به علت مسائل اجاره خانه و غیره و در عین حال در محیطی معتقد به مذهب حبسنتی که موانع روشنگر اسلامی نیز با آن برخورد داشت پرورش یافت و با هوررهای سرشار در آن تحصیلی را با پانزده سالگی می گذراند و بدین جهت از پدر اخت شهریه معاف می شد و کمکی بخانواده می نمود و در چنین شرایطی از زند گسی در متن رد های اجتماعی خلق بود که محبوبه به استوار و حسیان نمودن مهابی می برد از همان اوان او که از مذهب و وسیله ای برای تخدیر مردم درین دین و راه تکامل بشر مشاهد می نمود بشد شروع مخالفت با مذهب حبسنتی و در یک کلام با تشیع صفوی می نمود کوششهایی هم که برای نو سازی مذهب آغاز شد بود به علت توجوان بودن و وسعت مخدود آن روحهای بزرگ و انقلابی جوهر را بر نینمود و از این جهت قبول مذهب بعنوان یک آید ثلوی متری برای سرختمی آمد و از این رو همواره با افراد مذهب فامیلش فامیلش به مباحثه پدر اخت محبوبه تحصیلات ابتدائی اسرار در بستان حکمت تهران

بیایان رسانیده و پیغمبر در بیرستان آن رسید خت شرقی ثبت نام نمود ولی چون روحیه اش شاگردان مرفعاتجا سازگار نبود مجبور به تعویض مد رسه شلو بدو میر - ستاد همد فک از لحاظ تحصیلی مشهور تر بود رفتند آنجا هم د ائما با هم شاگرد یا نش سر مسائل فکری گشتمشود رگیری داشتند در امتحانات کنکور ر بسیاری از دانشگاه ها قبول شد (۱) اما بواسطه وق سرشار غمناک در دانشکده هنرهای تزئینی ثبت نام کردند ر این دانشکده مبعثت جتو شد ر ارتجائی و غریبه های کت داشت محبوبه رگیری های شدیدی بایکی از استادان پیدا نمود معذ الله محبوبه توانست آثار هنری اسلامی انقلابی متعدد بوجود آورد و دانشکده را با آثار خود مزین سازد در چنین مقطع زمانی از رشد سرطانی نظام حاکم بر ایران که فرهنگ غالبوفا سد غربی را از طریق حيله انقلاب سفید و دستگا ههای هیولا ئی تبلیغی سمعی و بصری ب نسل جوان تزریق می شود و از طرف دیگر ایدئولوژیهای موی نوچپ و راست از فاشیسم هیتلری تا کمونیسم مائوئی و مارکسیسم سلطنتی در همان برای بلعیدن این نسل گشود و ماند و مذ ه بارتجا می نیز علا و بر تخذیر بی امان از همان مردم جنایت بزرگتری کت انجام میدهند به ب لجن کشیدن زود خانه زلال اسلام راستین و نخستین است و فراری دادن اندیشه های روشنفکر از بزرگترین منبع مادی و معنوی جهان است .

محبوبه مانند هزاران روشنفکر صادق و انقلابی ب عصیان بر علیه وضع موجود برخاسته بود اما هنوز آن اندیشه رهائی بخش و راه خشی کننده تمامی این دامها هراسناک قرن ما باشد نیافت نمود و بدین جهت عصیانش نوعی عصیان کاموئی (بی خدا) بود .
همواره بهوالدینش می گفت من در جهان تنها هستم و در این تنهاییم ر فقط خدا را می سازم استقامت من هنوز او را نیافتادم

اند و دانشگاه قبول شد و یک دانشگاه مهم رزرو بود .

چاره ساز است اما من هنوز او را نیافته ام و این اضطراب بود و بود تا اواخر سال اول دانشکده در یک شب احیاء شهید شاهد دکتر علی شریعتی که در همان اوان سلسله دروس اسلام شناسی را در حسینیه ارشاد تدریس می کرد و هنوز بصورت کتاب بچاپ نرسیده بود در محلی که آنها را تشریح می کرد و موضوع بحث انسان و فلسفه خلقت آدم در قرآن ناگهان جرقه ای در ظلمتو انفجاری در سکوت چهره تابناک شهیدی که زنده بر خاک قدم بر نمی دارد محبوبه محبوبه دیگر سر از پای نمی شناخت و بین قرار چهره انسان در ایدئولوژی سرخ شیعه شده بود . دیگر را مریافته بود و خدا را شناخته بود و خود خویش را شناخته بود و شرح کرده بولبه تصویر پاکسازی چشمه زلال اسلام از زباله ها و کفایت شیعه صفوی و مذهب سنتی چنانکه مشهور است هر شب تا نیمه شب قرآن و نهج البلاغه و تفاسیر گوناگون را مطالعه و تحقیق می کرد و چنان در این زمینه پیش میرفت که یک مبلغ کامل شد و حتی یک دختر روسی از طریق او مسلمان شد چندی بعد دوستان و اقوام صطی شدند که محبوبه در جنوب شهر درس میداد اما پسر معلمی اش را برای بچه ها کتاب می خرد . همیشه با گرفتن روزهای سخت ساعتها در همه زمینه ها به اطفال فقیر جنوب شهر کمک مینمود محبوبه در نظر همه کسانی که او را در جنوب او را میشناختند از شاگردان و معلمین مظهر عطف و مهر شده بود و هرگز چهره خندان و جدا بش را فرا موثر نخواهند کرد علاوه بر اینها محبوبه از فعالین حسینیه ارشاد نیز شده بود چه در زمینه های هنری و چه کارهای چاپی و عملی .

دیگر دکتر شریعتی معلم محبوبش را یاری می نمود در بهمن ماه ۱۳۵۰ حسن آلا توئیکه قبل از حسینیه ارشاد یکی از فعالین انجمن اسلامی در دانشکده

معماری بود و ترتیب سخنرانی دکتر شریعتی را تحت عنوان اگرستان سیالیم در دانشکده داده بود پس از سخنرانی دکتر با دانشجویان به گفتگوی آزاد میرداخت با حسن برمی خورد و حسن قرا رمی گذارد تا در محلی دکتر را ملاقات نماید پس از مدتی آشنائی با دکتر شدیدا "در برنامه هفدهم حسینیه ارشاد فعال بود در همین اوان حسن درباره ازدواج با دکتر مشورت می نماید و در نتیجه دکتر بیعت همگونی شدید محبوبه را با حسن آشنای کند محبوبه با اینکه از اوائل خواستگارهای زیادی داشت اما همواره می گفت من میخواهم همسر یک انسان شوم پس از یکسال و نیم شناخت متقابل ازدواج نمودند جلسه عقد ایشان یکی از ساده ترین و انقلابی ترین مراسمی بود که برای ازدواج علی وفا طمه را بیاد می آورد در عروسی او تنها چند خواهر و برادر دانشجویی که عالم غیر معم را برای اجرای مراسم عقد دعوت نمود میبودند محبوبه پس از بازگشت از دانشکده مروزه اش را با اینکه ماه رمضان نبود و وی برای خود سازی روزها را به نماز می کند و نماز می خواند و با همان لباس کارش آماد ماجرأ مراسم عقد می شود آن شب پس از مدتی اصرار که مهریه را قبول نمی کرد می گوید یک جلد قرآن کافی است حسن می گفت قرآن را که به محبوبه می انگار همه دنیا را با و داد های محبوبه پس از اتمام مراسم با اتوبوس سه خانه داماد می رود محبوبه از سال ۵۰ تا سال ۵۱ در مدرسه فاکه مدیرش پوران بازرگان همسر مجاهد شهید محمد حنیف نژاد بود تدریس میکرد او با مجاهد بن شهید سمین تاج حریری و سرور آلتوئی را این مدرسه همکار بود و هر سه در برنامه های حسینیه ارشاد فعالانه شرکت می کردند فردای شب از دواجش محبوبه همراهم پوران بازرگان به کلاس می روند و در بارها ازدواج در اسلام سخن می گویند و از نتایج این تعلیم همین پس که چند سال بعد آشکار می شود که دکتر شاگردانش

به همین سبک ازدواج نمود مانند محبوبه در اکثر محاکمات مجاهدین در
 میدان گاه بهای نظامی رژیم شاه بطور ناشناس شرکت می نمود و از جمله رد آن —
 گاههای مجاهدین شهید محمد حنیف نژاد و مهدی رضائی .
 پس از سماعه کماز ازدواجشان می گذرد حسن را بهجیم انتشار اعلامیه همراه
 با عبد العلی بازرگان پسر مهندس بازرگان دستگیر می سازند وی بمدت ششماه
 تحت شکنجه های قرون وسطائی واقع می شود شکنجه گرد ریاسخ حسن که
 می گوید چرا برادرت را می زنی با بیشترین پاسخ میدهد چون تو مهندس
 درستدر همان شب کشته قرار بود حسن از زندان آزاد گردد محبوبه را بهجیم
 ایراد چند سخنرانی در اردوها و مدارس دستگیر می سازند و دوماه در کمیته
 تحت شکنجه قرار میدهند و حدود سه ماه در قصر زندانی بود پس از سر رسیدن
 مدت اسارت و آزادی از زندان جستجو محبوبه بیش از پیش مصمم برای استمرار و
 شرکت در جهاد رضائی بخش شروع بکار میکند و همین منظور حسن و محبوبه
 مشترکا "چند پروژه معماری را طی نموده و ضمن شناسائی از نواحی جنوبی
 کشور و طبق یک برنامه حساب شده چنین وانمود مینمایند که بهرور زمان منفعل و
 مایوس شده اند دست از فعالیت کشیدند مانند مطالعات معماری حسن و محبوبه
 طرح های مهندسی ایشان بر روی شهر های کاشا و اصفهان بعنوان طرح نمونه
 انتخاب شد و جایزه سال و بورس کارآموزی در خارج از کشور را میبرد ولی چون آنها
 ممنوع الخروج بودند در ضمن قصد ادامه مبارزه انقلابی و اسلامی را در داخل
 کشور داشتند از قبول آن خودداری مینمایند در همین اوان چون بیم دستگیری
 مجددشان میرفت بخصوص که در آن دوره فعالین اولیه مجاهدین دستگیر
 می شدند و ایشان شدیدا "تحت مراقبت قرار میگیرند پس از نابودی مدارک

و خدا حافظی از خانواده شان زندگی مخفی را انتخاب می کنند و به مجاهدین مسلمان می پیوندند و حدود ششماه حمن و محبوبه مشترکا "زندگی مخفی" داشتند. متأسفانه در این دوره مصادف با کودتای شو منافقین در سازمان پرافتخار مجاهدین بود و رزمندگان مسلمانی که تحت تفتیش و فشار هولناك استالینستی قرار داشتند و مشغول انواع تصویه ها و تصویه ها ۰۰۰۰ بودند بفکر تشکیل هسته های انقلابی اسلام برای مقاومت در برابر ^{مقابل} رژیونریسم و خیانت منافقین افتاد بودند و گروه حسن نیز کنار از مجاهدین راستین بودند از پای ننشستند همین مناسبت حسن را در رابطه با دکتر شریعتی و طرح همکاریهای ایدئولوژیک را پی می نهند و باز در همین رابطه دکتر جزوه خود سازی انقلاب را برای پرورش ایدئولوژیک کادرها تهیه و آنرا به سازمان مجاهدین راستین تقدیم می کند مجاهدین شهید محبوب و حسن در مدت زندگی مخفی شان و کار در سازمان مجاهدین راستین خلقت و عطیات چندی شرکت مینمایند که در طی آن ها مرفق با عدم دعاهای تن از مزدوران ساواک و انفجار مراکز فساد شدند و بالاخره حسن در جریان اعدام انقلابی سه جاسوس آمریکائی شرکت میجوید که منتهی بشهادت میگردند پس از شهادت حسن محبوبه بشدت غمناک میگردد تنهایی حاصل از دست رفتن يك همسر مهربان و الا مقام يك همزیم انقلابی يك برادر مجاهد خصوصاً در شرایطی که از يك جانب پلیس شاه همه جا بشدت بدنبال کشف و انهدام مجاهدین راستین بود و از طرفی دیگر گروه رفقای مرکزیت منافقین نیز کادرهای اسلام و مجاهدین راستین را از همه طرف تحت فشار و تهدید قرار داده بودند و آنان را از امکانات سازمانی کمبد مستوانای مسلمانان تهیه شد نبود محروم ساخته بودند لذا نقل است که محبوبه بعلمت عدم دسترسی بخانها من مدتها سرگردان بود هر شب بر يك محل وگاهی در خرابه های دور افتاده بسر میبرد تا پس از مدتی در جنوب شهر در محله

شتر خان خیابان خراسان يك اطاق اجاره می کند و بفعالیتهای خود ادامه
 میدهد بایگه محبوبه از مدت ها قبل محاصره شد بود تا تاریخ هفدهم بهمن ماه ۱۳۵۵
 محبوبه و خواهرش متوجه محاصره می شوند و پس از درگیری و یخاگ و خون کشیدن
 شش مزدور ساواکی خواهر مجاهد شد و مردم شهید میشود محبوبه پس از مدت دیدن
 تیری از پشت به قلبش اصابت می کند در حالیکه میدوید ماست فریاد می زده اسلام
 عزیز از دست رفت مسلمانان را از بین بردند از خواب غفلت بیدار شوید
 رفت جوانان تان را کشتند بیدار شوید و در همیق حال پشت در خانه ای بزمین افتاد
 صاحب خانه متوجه جریان میشود و بیرون می آید و تا این منظره را مشاهده می کند به
 محبوبه نزد يك میشود محبوبه را آخرین لحظات حیات سرخس خود را به او معرفی
 می کند و میگوید من محبوبه متحدین همسر حسن آلا توش هستم بروید دم زندانها
 مادرم را خبر کنید در این هنگام شربت شهادت مینوشد صاحب خانه بعلتنا راحت
 بیهوش میشود و پس از مدتی که به هوش می آید وحشت زده می رسد چرا این جوانان
 را کشتید ساواکیها میگویند اینها خرابکار هستند صاحب خانه در جواب میگوید
 نه! نه! دروغ است اینها نمازشان قطع نمی شد روزه میگرفتند بچه های مهربان
 ای بودند و دوباره از هوش میروند مزدوران با احتیاط فراوان پارچه ای را
 بر روی بدن گرم و خونین محبوبه و خواهرش می اندازند و آنها را با ماشین میبرند در
 زندان جنازه محبوبه را به زندانیان چندی نشان داده بودند
 در او ان شهادت محبوبه حدود چهاره دختر مجاهده دیگر بشهادت میرسند
 که خبر آنها در هیچ يك از روزنامه های رژیم منعکس نگردید گویا منافقین نیز در لود
 دادن حسن و گروهش دست داشتند بهر حال آنها با خیانت و انحراف خود شان
 شريك جرم شاهرک شتر مجاهدین راستین هستند دکتر شریعتی که در شهادت

تمامی مجاهدین همواره به تمامی خانواده ها تبریک میگفتد رسوک محبوبه گریست و هر زمان که یاد محبوبه و حسن در خواطرش زنده میشد بتأثرو عشق و ایمان بیاد آنها می گریست شهادت محبوبه در شریطنیخ داد که علی در جریاب تدارک هجرت از ایران بود و لذا علی رغم تمایل باطنی و قلبی از نتوانست در برنامه ختم خصوصی این شهیدان در منزل متحدین شرکت کند و نوار شهید شاهد را که بنام قصه نیز معروف است بیاد شاگردان راستین و حجت تمامی حرفهایش غنط کرد محبوبه و حسن از شب سخنرانی شهادت که دکتر شریعتی در شب عاشورا بیاد تمامی شهیدان از حسین تا شهیدای آن ایام که چند تن از مجاهدین اولیه شهید شد بودند سخن گفتند و مادر رضائی های شهید در انتهای جلسه فریاد زده بود که استاد سخت را شنیدیم اینک زمان عمل است آری از همان لحظات سرنوشت ساز تصمیم گرفته بودند تا تاریخ حجت زنده و شهادت دهند این ندای معلم کبیرشان باشند که شهادت دعوتی است که همه سلسله ها و به همه عصرها که اگر میتوانی بمیران (جهاد) و اگر نمی توانی بمیر (شهادت) درود و سلام بروان پاک محبوبه سلام و تهی تبرعمه شهیدان راه حق گسترده و بیروز یاد نهنگرهای بخش خلق مسلمان ایران •



پایان